

افغان مینى مارکیت عرضه ککنده
انواع مواد خوراکه وطنى

يگانه مغازه افغانى
در منطقه واشنگتن بزرگ

که تازه ترين موادخوراکى، ميوه هاى فصل، نان هاى تازه وطنى، روت ها، ميوه هاى خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت هاى تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهاى مناسب تقدیم می کند

6566 Backlick Rd, Springfield, VA 22150
Tel:703-644-0186 Cell:703-499-3313

پروفیسرداکتر عبدالخالق لعلزاد

دربارهٔ گفت وگوی احمدمسعود با بی بی سی

احمد در این گفتگو به عنوان یک «رهبر» با صداقت، قاطعیت و اعتماد به نفس کامل ظاهر شد و مانند پدرش (مسعود



بزرگ) صحبت کرد.

او در نقش یک «رهبر سیاسی کریزماتیک» پاسخ‌های روشنی به پرسش‌های خبرنگار بی بی سی داد (نه لاف زد و نه گزاف گفت، نه تبلیغ کرد و نه شعار ضد امپریالیستی داد، نه کسی را تهدید کرد و نه کشوری را اخطار داد). او اهداف و برنامه‌های خود را اعلام کرد و پیام‌های واضحی به مردم کشور، به قوم‌گرایان/تجزیه‌طلبان ، به کشورهای منطقه/جهان، به سایر شخصیت‌ها/جبهات وبه طالبان داشت. دراخر از دلایل سقوط/ فروپاشی نظام، تصمیم خود در آن‌روز و آینده کشور (و امیدواری‌ها) سخن گفت:

اهداف و برنامه : عبور از زمستان سخت مقاومت (دستاوردها در عرصه نظامی و سیاسی)؛ ایستادگی با نیروی اراده و ایمان مردم خود (بدون حمایت خارجی)، ایجاد پایگاههای نظامی و تقویه آنها (تشکیلات نظامی بیش از سه هزار نفری و حفظ پایگاهها، نه گسترش جغرافیه در شرایط کنونی)؛ تشکیلات سیاسی ساختارمند و ایجاد کمیته ها با رهبری جمعی!

دلایل دلسردی دنیا (در موضوع افغانستان): موضوع او کراین، تجربه ۲۰ سال جنگ در افغانستان و باورمندی به راه حل سیاسی و مسالمت آمیز (عدم حمایت خارجی‌ها باعث انزوای ما نه، بلکه حق مردم ما برای آزادی، عدالت اجتماعی و ایستادن به پای خود است) (اگر کسی حمایت کرد سیاست‌گزار خواهیم بود، درغیرآن، حق آنهاست که چه تصمیم می گیرند؛ دنیا حق دارد راه خود را برود: فشار بر طالبان برای دولت فراگیر/همه‌شمول، به رسمیت نشناختن آنها و...)، این تصمیم آنهاست!

پیام به مردم کشور : مردم ما حق دارد به خاطر زندگی بهتر، آزادی و عدالت اجتماعی و ایجاد یک نظام عادلانه و مردم‌سالار مبارزه و مقاومت نماید (حمایت نسل جوان و بانوان مایه امیدواری ماست) تا یک نظام سیاسی مشروع و عادلانه در کشور بوجود آید ، مردم سخت ناراض اند، در اوضاع نابسامانی بسر می برند (به ویژه نسل جوان و بانوان) و خواهان تغییر اند. این تصمیم مردم ما و حق آنهاست (که برای آزادی و عدالت در کشور خود بجنگند و منتظر آن نباشند که خارجی‌ها برای شان آزادی و عدالت بیاورند)!

پیام به قوم‌گرایان و تجزیه‌طلبان: احمد بیرق رژیم گذشته را کنار خود گذاشته بود و حتی از سیاست‌های قومی طالبان ذکرى نکرد. او در حالیکه جنایات طالبان را افشا کرد، نشان داد که موضع گیری کاملاً ملی، فراقومی و افغانستان‌شمول دارد؛ به رهایی و آزادی تمام کشور می اندیشد و خود را (به‌عنوان) رهبر دردایره‌های تنگ قومی، زبانی، مذهبی و محلی محدود نمی کند (و مانند شماری از «روشنفکران» لافوک/مردم‌فریب به تبلیغات میان‌تهی برای تولید هیجان نمی‌پردازد)!

پیام به کشورهای منطقه و جهان: از خرابی امنیت منطقه و تقویه گروه‌های افراطی در کشور ابراز نگرانی کرد و به جهانیان هشدار داد (او گفت که جهانیان پیام پدرم را نادیده گرفتند و

بنام خدا

شمارهٔ ۱۰۹۶

امید		<i>د امر کانه</i>
		\$1.50
شمارهٔ چهارم / سال سی و یکم / ۳۰ سرطان ۱۴۰۱ / ۲۱ جولای ۲۰۲۲ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۹۶		
رباعی از حضرت مولینای بلخ		
از یاد خـدای، مرد مُـطلق خیزد	بـنـگر که ز نور حق ، چه رونق خیزد	
این باطن مردان که عجایت بحریست	چون موج زند از آن اناالحق خیزد	

نتیجه‌اش را با چشم سر دیدند، حال اختیار با آنهاست، کشور به پایگاه تروریستان بین‌المللی تبدیل شده است، نیاز به «توجه جدی» دارد، ورنه پیامدهای آن دامنگیر خود آن‌ها نیز خواهد شد) این موضع‌گیری نشان دهنده باورمندی احمد به مردم خود و استقلال و عدم وابستگی او است (مکتب فکری مسعود بزرگ)!

پیام به شخصیت‌ها و جبهات دیگر:

او حمایت و پشتیبانی خود را از اشکال مبارزات سیاسی و نظامی و از هر کسی که برای آزادی و عدالت اجتماعی در کشور می رزمَد و برای ایجاد یک نظام مشروع و پاسخگو تلاش می کند، اعلام کرد.

او گفت که تلاش برای اتحاد تمام رهبران، شخصیت‌ها و جبهات در سراسر کشور ادامه دارد (او انحصارگرایی، فردگرایی، قوم‌گرایی و محل‌گرایی را رد کرد و گفت: نیاز ما اتحاد است، نه اختلاف (دروازه ما بر روی همگان باز است)؛ و حتی این شعر مولانا را سرود که:«باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ –»

شاید این زیباترین و بخشنده‌ترین پیام احمد برای کسانی باشد که دیروز سخت اشتباه کردند و مرتکب خطاهای ناخوشودنی شدند و حالا زمان آن فرا رسیده است که ببینند، در صف مقاومت ایستاده شوند و با حمایت‌های همه‌جانبه از جبهه مقاومت، خطاها و اشتباهات گذشته خود را جبران کنند!

پیام به طالبان :

احمد گفت که ما طرفدار جنگ نبوده و خواهان حل مسالمت آمیز بحران کشور هستیم: توقف جنگ، مذاکره (حکمیت علما)، ایجاد یک دولت موقت، تدوین قانون اساسی جدید و رفتن به سوی یک حکومت انتخابی/ مشروع (دیدار با متقی در ایران – دعوت او به وزیر شدن و... یعنی «تسلیمی کامل» یا همان چیزی که طالبان اول از پدرش خواسته بودند)!

دلایل سقوط/فروپاشی نظام :

سیستم/نظام ناکاره و غنی/رئیس‌جمهور همه‌کاره، تصامیم نادرست، توطیه‌ها (افراد نفوذی و خیانت در سطوح بالایی/کلان)، مذاکرات دوحه و خروج بدون قید/شرط خارجی‌ها.

روز سقوط (۱۵ اگست ۲۱) من سه گزینه داشتم : خروج از کشور ، یکجا شدن با طالبان یا رفتن کنار مردم ، (من گزینه سوم ، یعنی رفتن به پنجشیر و ایجاد مقاومت دوم را ترجیح دادم)!

آینده (دورنما) :

فعلاً اوضاع تیره است، مردم ناامید اند، فرار می کنند، کشور به پایگاه گروه های افراطی و جنگجویان خارجی تبدیل شده است، طالبان به هیچ معیار / قانون / ارزشی ، جز حاکمیت خودشان و تسلیمی دیگران باور ندارند «، لذا تصویر آینده تاریک است»

اما من مثبت‌نگر هستم، می‌خواهم برای مردم و کشورم امیدواری خلق کنم، برای جلب ظرفیت‌ها کار می‌کنم و نسل جوان و بانوان مایه امیدواری من اند!

نتیجه گیری :

این گفتگو نشان داد که احمد به پختگی کاملی رسیده است، همه چیز را زیر نظر دارد؛ در صدد ایجاد یک جبهه وسیع و بزرگ در سطح کشور است؛ شعارهای میان‌تهی نمی‌دهد، لاف نمی‌زند و گزاف نمی‌گوید، انحصارگر و کیش شخصیت‌خواه نیست، خود را ناف زمین و زمان نمی‌داند.

«دشمن‌سازی» نمی‌کند ، در «خیالات شاعرانه» غرق نیست ؛ مسئولیت پذیر است ، دروازه های مبارزه/ مقاومت را بر روی همگان باز گذاشته است ، و «راه پدر» را دنبال می کند!

احمد در شرایط کنونی یگانه امید تمام مردم ما و حتی جهانیان است!

عمرش دراز و راهش روشن و پُرراهِرو بادا ! /.

تاریخچهٔ طبابت درافغانستان

جلد اول و دوم این کتاب تاریخچه شامل ایام زرتشت تا سال های معاصر را با خاطرات دوران محصلی درفاکولته طب توأم دارد، و کتاب تازه باعنوان «ابن سینا» اثر داکترغلام محمddسنگیرتازه چاپ شده، علاقمندان ودوستان کتاب غرض خریدکتابها به نشانی های ذیل تماس حاصل نمایند.

اروپا به شماره ۰۶۴۴۴۴۴۰۶۰

امریکا به ایمیل ادرس dastageer2008@hotmail.com

لندن ۰۷۸۱۴۳۲۶۴۷۴

استاد محمد مُحق

کانادا

آیا مخالفان طالب واجب القتل‌اند؟ نگاهی از منظر کارنامه امام ابوحنیفه

آن ملای کم‌سواد و چاپلوس هراتی که به عریده کشی و عوام‌فریبی شهره شهر است با کمال وقاحت فتوای قتل کسانی را صادر کرد که در برابر طالبان به مخالفت بر می‌خیزند. او چاپلوسی را به جایی رسانید که ذبیح الله مجاهد هم شگفت‌زده شد و از به عهده گرفتن مسئولیت چنان سخنان جنایتکارانه‌ای بر خود لرزید و رهبرانش را از آن تبرئه کرد. فتواهای اشخاص بی‌حیا و خدانترسی مانند ملا مجیب در یک دهه گذشته سبب بر زمین ریختن خون هزاران سرباز دولت، هزاران کارمند ملکی و فعال مدنی، و هزاران شهروند بی‌گناه این کشور بود که به گسترش جنایت‌های طالبان کمک کرد، و آنان هیچ گاه از نفرین اعمال شنیع خود رهایی نخواهند داشت نه در این دنیا و نه در آن دنیا.

اگر چه چنین متملقان پوپولیستی ارزش این را ندارند که در باره شان سخنی گفته شود، و اکثریت جامعه، به شمول علمای کلان و محترم کشور، آنان را به خوبی می‌شناسند، اما چون سخنان او در سیاق فتوایی شرعی مطرح شده است و ممکن است برخی از مردم کم‌دانش فریب آن را بخورند، و نیز از این حیث که این سخنان به طالبان اجازه خواهد داد تا سفاکی‌های شان را بی‌پروا تر از گذشته به پیش ببرند، لازم است بر این موضوع روشنی انداخته شود، زیرا صدور فتوای قتل در حق کسانی که با نظام حاکم مخالفت کنند تنها چاپلوسی‌ای ساده نیست، بلکه شریک شدن در قتل‌های ناروا و جنایت‌های ضد بشری است، و جرم چنین کسانی کم‌تر از مباشران آن سفاکی‌ها نیست. سکوت در برابر چنین یاوه گویی‌ها از گناهان کبیره است، و اگر اهل قلم به نقد و ردّ آن نپردازند در این گناه شریک خواهند بود.

در مورد فلسفه جهاد و امکان دست بردن به سلاح در اسلام، از قدیم بحث‌های گسترده‌ای وجود داشته و تا امروز دوام دارد، و حتی از زمانه‌های بسیار دور، در میان فقها این بحث پیش آمد که جنگ به عنوان عملی تبهکارانه و موجب ویرانی چرا از سوی شریعت مجوّز گرفته است. برای توجیه این موضوع و یافتن فلسفه آن دیدگاه‌های مختلفی به میان آمد، و معقول‌ترین نظری که داده شد دیدگاه امام ابوحنیفه بود که فلسفه تجویز جنگ از نظر شرعی را ظلم می‌دانست نه کفر. از نظر وی، کافر بودن کسی نمی‌تواند سبب تجویز جنگ با او باشد، اما ظالم بودن او حتما سبب چنین تجویزی است. قاضی ابوبکر جصاص، فقیه و مفسر برجسته مذهب حنفی در این باره گفته است: “و روش وی در نبرد با ستمگران و حاکمان یدادگر مشهور است، و از این رو اوزاعی (از بزرگان اهل حدیث) گفته است ابوحنیفه را تحمل کردیم تا آن‌که فتوای شمشیر را صادر کرد.” (احکام القرآن، ج ۱، ص ۸۱) امام ابوحنیفه این دیدگاه را در شرایطی مطرح کرد که تجربه خلافت‌های اموی و عباسی را دیده بود. آن دستگاه‌های خلافت مرتکب ظلم و جنایت می‌شدند و به سرکوب مردم می‌پرداختند، در حالی که رهبران شان امیر المومنین خوانده می‌شدند و در آن زمان رهبری بلامنازع جهان اسلام را به عهده داشتند. ستم خلفا و کارگزاران شان سبب می‌شد که مردم به ستوه آمده و دست به قیام بزنند. از مشهورترین قیام‌هایی که در برابر حاکمان آن زمان صورت گرفت قیام زید بن علی، از خاندان علوی، در سال ۱۲۲ هجری قمری بود، کسی که مذهب زیدیه به او می‌رسد، و امام ابوحنیفه به صورت آشکار از او حمایت کرد و قیامش را در برابر خلافت اموی شبیه جهاد پیامبر در جنگ بدر دانست. او که خود در آن زمان به علت بیماری نتوانست درجنگ مسلحانه سهم بگیرد، مبلغ ده هزاردرهم ازمال شخصی خود برای تجهیزات جنگی به زیدفرستاد. اموی‌ها سرانجام دربرابر قیام‌های مختلف، که مهم‌ترین آن قیام مردم خراسان به رهبری ابومسلم خراسانی بود از‌پا درآمدند وامپراطوری قدرتمند آنان که از اسپانیاتا هندوآسیای میانه گسترده بود درهم شکست. (صفحهٔ هشت)

نامهٔ مادرانه به جریدهٔ امید



بی بی حاجی بانو همتا نوری

به نام خداوند - به تمام نویسنده های جریدهٔ امید و مشترکین آن وخواننده های محترم شان، عرض سلام تقدیم می دارم . برادرعزیزالقدرم آقای کوشان و خواهرعزیز ووفادار جریدهٔ امید، محترمه داکترصاحبه ثمیله جان، بافامیل عزیزتان به پناه وعصمت الهی باشید. البته این دعایم برای تمامی نویسنده های عزیز امید هم است .

خوش هستم که جریدهٔ امید رامی خوانم، انتظار میباشم به امید جریدهٔ امیدکه بخوانم، یادداشت بگیرم ازتمام خوبی هاو خوشی های آیات قرآنی واحادیث نبوی و ازآن لذت ببرم و دعاکنم چندین بار امید دوست داشتنی راه، به امیدآرامی افغانستان عزیز ومهاجرین وطن، برادران وخوهران مذهبی وبا دانش خودکه درهرگوشهٔ قاره های دنیا مهاجرشدند، سلامتی آرزومی کنم .

منشأ وریشهٔ وابسته به جریدهٔ امید اینجانب همانوری افرستادن کتاب پر محتوای(نگرشی به نگارش های) که توسط پسربرگم و کمک دیگرعزیزانم تکمیل وتوسط کوشان محترم به دسترس رسید، یک جهان سیاس .

آقای کوشان، من درلیسهٔ زرغونه با مرحومه عالمه جان کوشان عمهٔ محترمهٔ شما یکجا درآن مکتب دوست داشتنی درس خواندیم، عالمه جان چندسال و چند صنف ازمم پیشتربود . یادم ازمقالات ویبانیه هایی که درروزهای پرقدر معارف درصحن مکتب برگزارمیشد به گوشم است وباخودمیگنم کاش بتوانم مثال فامیل کوشان نویسنده وخواننده شوم . خدا راشکرگزارم که اگربه آن اندازه نشدم، چیزی کمترمیتوانم خودرابه تلاوت قرآنکریم، به خواندن و نوشتن کتابها وجریده هاخبرها مصروف بسازم . راستی چیز مهمی که ییادم آمدعالمه جان کوشان درسینارهایی که برای معلمین درلیسهٔ استقلال و لیسهٔ تخنیک ثانوی برگزارمیشد، استاد مابود. هل اتبعک علی ان تعلمن ماملعت رشدا . کسی که یک حرف به من بیاموزد او مولای من است.

آقای کوشان، روزهایی است که نوری بزرگ نزدما نیست، یک اندازه خوب نیستم، به رضای خداوند(ج) تسلیم هستم . این رابخاطری یادآوری کردم که شاید درنوشته وگفتارم کدام سکتگی باشد، شماآنرا به بزرگواری تان اصلاح سازید . دراخیر درود میفرستم به تمام استادانی که درقدحیات هستندوکسی که به رضای خداوند دنیای فانی راترک نموده، بخشش خداوندلایزال رابرای شان التجا می نمایم .

با احترام ، هما نوری، مادر مشتاق احمد کریم نوری، نیویارک / جریدهٔ امید: با سپاس فراوان از استاد دانشمندمحترمه معلمه صاحبه بی بی حاجی بانو هما نادره نوری مربی و مدرس که تا رتبه اول وزارت معارف افغانستان کار و خدمت نمودند و در خدمت اولاد معارف مسؤلانه ، عاملانه ، عاشقانه و صادقانه قرار داشتند که اولادمعنوی بیشمار، و شش اولاد درس خوانده و تعلیم دیده با سجاای نیکو و متکی به ارزشهای مثبت و نیک تربیه نموده اند، ازجمله همکارقلمی همیشگی امید، آقای کریم نوری . از تشویقات مادرانه و معلمانهٔ استاد هما نادره نوری ازصمیم قلب ابراز سپاس کرده بقای عمرشرف شان را آرزومی کنیم ./

مجروح شد و ملل متحد تمامی کارکنان خود را از کابل بیرون میکنند، ۳۱ اگست پاکستان پنج پوهنتون خصوصی افغانها را درپشاور مسدود کرد.

اول سپتمبر ایران ۷۰۰۰ عسکر خود را رسماً بنام اجرای مانورها در نزدیکی سرحد افغانستان جایجا کرد که منظور اصلی ایران همانا اعتراض علیه مفقود شدن ۱۲ دیپلومات شان در مزارشریف بود. ۱۰ سپتمبر طالبان کشته شدن دیپلوماتهای ایران را اقرار کرده پذیرفته و کشیدگی را بین ایران و افغانستان افزودند. ۱۳ سپتمبر طالبان بامیان را که پایگاه مهم حزب وحدت است اشغال میکنند، ۲۲ سپتمبر دولت ایران ۲۰۰۰۰۰ از نظامیان خود را به سرحدات افغانستان انتقال میدهد و طالبان در مقابل راکنهای سنگر و لونا را آماده میسازد، ۲۴ سپتمبر پناه دادن بن لادن به افغانستان توسط طالبان سبب ناخشنودی عربستان سعودی را بارآورد وروی این ملحوظ شارژدافیر کشور خود را از کابل فرا خواند و به شارژدافیر طالبان اطلاع داد تا ریاض پایتخت عربستان سعودی را ترک کند. ۶ اکتوبر طالبان از اخراج اسامه بن لادن به عربستان سعودی خود داری مینمایند، ۷ کنوبر طالبان آمادگی خود را جهت منع کشت خاشخاش اظهار کرده در مقابل از ملل متحد تقاضا (ص ۸)

(این است روش امیر المومنین نام نهاد در برابر صدمه دیدگان مسلمان و مومن در حالیکه زلزله یک حادثهٔ جیولوجیکی است که وقتن فوقتن در زمین رخ میدهد)، ۱۵ جون طالبان درهرات دو نفر را بجرم جاسوسی برای ایران بدار اویختند، ۱۶ جون طالبان در کابل تقریباً صد مکتب خصوصی را مسدود کردند که ۶۵۰۰ شاگرد در آن درس میخواند و اکثر شان دختران بودند (شرم آور است برای کسانی که میگویند طالب تغییر کرده، مخصوصاً زلمی خلیلزاد).

آنچه من در چند سطر پایان تقدیم مطالعه شما میکنم روی اصل امر معروف و نهی منکر وهم بیت مشهوریکه چه خوب سروده شده : اگر بینی که نا یینا و چاه است---وگر خاموش بنشین گناه است بنا یافته: این عمل منع تعلیم دختران به ضد؛ اطلبوا العلم و لو بالصین و فان طلب العلم فريضة علی کل مسلم که بحیث حدیث صحیح از طرف البانی؛ ۳۹۱۴، و البسوطی؛ ۵۲۶۶، از انس بن مالک روایت شده است ۱۵، میباشد. درروز های جمعه ضمن خطبه بارها شنیده ایم که حضرت محمد صل الله تعالی علیه یه اصحاب کرام فرمود: یک گروهی از امت من از رفتن به جنت ابا مبورزند! پرسیدند که یا رسول خدا اینها کیانند، آنحضرت فرمود: کسانی اند که از سنت من پیروی نمی کنند. ملاعمر به این امر از زنها رب زدن علمأ (طه آیه ۱۱۴) را گرفت، پاداشی را که از برآمدن خانه برای طلب علم درحسناات شان نصیب میشد (ترمذی و الدارمی) از آنها سلب کرد. و بضد حدیث مبارک که حضرت انس روایت کرده، آنحضرت فرموده است: بر مردم آسان گیرید و سخت نگیرید(بخاری و مسلم)، و آنان را به رحمت الهی بشارت دهید و موجب تنفر شان نشوید. در باب ۳۴ آمده که باید علم را پخش کنید و باید بنشینید تا کسیکه نمیداند تعلیم را فراگیرد زیرا که علم نمی میرد تا آنکه پنهانی شود. و ترمذی از ابی سعید (رض) روایت کرده: کسیکه رحم نکند بر مردم رحم نمیکند خداوند(ج) به آنکس. من نمیدانم که ملاعمر یک عالم دین(؟) چرا این آیت واحادیث سر کشی و خود را در زمرهٔ کسانی داخل ساخته است که از سنت پیامبر اسلام پیروی نمیکند. دوم جولای طالبان مؤسسات غیر دولتی را مکلف میسازد که به تعمیر پولی تخنیک جاهیکه نه آب دارد و نه برق، نقل مکان کنند. ۸ جولای طالبان برای ساکنین شهر کابل دو هفته وقت میدهند تا تلویزیونها - ویدیوها- . آتنن های ستلایت خود را تخریب کرده از بین ببرند، ۹ جولای نظر محمد وزیر دفاع حکومت داکتر نجیب در کوپته بقتل رسید، ۱۴ جولای طالبان ضرب الاجل (اولتیماتوم) به موسسات غیر دولتی صادر میکنند که یا به تعمیر پولی تخنیک سابق نقل مکان کنند یا از افغانستان خارج شوند، ۱۸ جولای خانم بونینو کمیسار اروپائی در اثر اتهامیکه بروی از طرف طالبان وارد گردیده بود که گویا وی زیر نام کومکهای یشری در افغانستان به تبلیغ عیسویت میپردازد وظیفهٔ خود را ترک کرد و با الاثر کمیساری اروپائی پروژه های خود را بحالت تعلیق درآورد (مثلیکه در ۳۰ مارچ ۲۰۲۲ بانک جهانی چهار پروژه ای خود را به ارزش ۶۰۰ میلیون دالر از خاطر ظلم طالبان بر دختران مکتب خواه به تعلیق در آمورد) ، ۲۰ جولای طالبان دوایر اکثر موسسات غیر دولتی و سائر موسسات خیریه را مسدود کرده مستخدمین محلی را مجبور به ترک وظایف شان کردند؛ تقریباً ۴۰ فیصد شهریان کابل یا ۴۰۰۰۰۰ نفر از این موسسات امرار حیات میکردند (این ظلم نا بخشودنی است با فامیل های شان بر ملیونها نفر ظلم وستم روا داشتند).

اول اگست طالبان در طول دو روز دولت آباد و فیض آباد ولایت فاریاب و شبرغان ولایت جوزجان را بدست آوردند، سوم اگست ملا عمر عفو عمومی را در مورد همه قوماندانان مخالف در صورتیکه اسلحه در زمین بگذارند اعلان کرد، ۴ اگست طالبان سرپل راتصرف کردند، ۷ اگست حملات تروریستی علیه سفارت های امریکا درنایروبی و دارالسلام توسط افراد اسامه بن لادن که تحت حمایت طالبان در افغانستان بودند صورت گرفت. یکروز بعددر ۸ اگست بعد ازینکه یکی از قوماندانان قوای مخالف به طالبان پیوست آنان مزارشریف راتصرف کردند، بعد ازمفقود شدن دیپلماتهای ایران در مزار شریف دولت ایران، طالبان را درخدمت امریکائیهاییها قلمداد کرد که ازنگاه نظامی توسط پاکستان و انظر مالی بوسیلهٔ عربستان سعودی کومک میشوند، ۱۰ اگست ۳۵ رانندهٔ لاریهای نظامی ایران را که برای کمک به مخالفین شان اعزام شده بودند توقیف کرد و ملل متحد ۹ نفر ایرانی را که در بامیان خدمت میکردند به پاکستان انتقال داد، ۱۲ اگست طالبان مرکز ولایت تخار یعنی تالقان را بدست آوردند، وسه روز بعد اییک را نیز متصرف شدند، ۱۶ اگست ملانیازی بیجث والی مزار شریف مقرر شدو ۱۵۰۰ هزاره وازیک ساکن شمال کشور که بیجا شده بودند توسط طالبان به پاکستان اخراج شدند، ۲۰ اگست امریکا را کنها را بطرف اردوگاه تربیوی تروریستان القاعده به نزدیکی خوست و جلال آباد شلیک کردند، ۲۱ اگست در کابل یک مستخدم ایتالوی ملل متحد کشته و یک مستخدم فرانسوی مربوط ملل متحد به ضرب مرمی

داکتر غلام محمد دستگیر برومفیلد ، کلورادو
برخ چهارم دور اول عملگرد های طالب ظالم (۱۹۹۳- ۲۰۰۱)

کابل جوشمع سوخته خوابیده روی اشک کابل سپند ریخته درروی مجمر است کابل به آتش ستم قرن ، شعله ور کابل بخون خویش غریق وشاور است کابل بزیر سُم ستوران روزگار خاکستری فتاده به توفان محشراست

(از نسیم اسیر)

درسال ۱۹۹۸: اول جنوری جنگ درتگاب ادامه دارد و طالبان منطقهٔ تحت تسلط قوماندان مسعود رادرشکرده وگلدرده زیربمباردمان قرار میدهد، ۴ جنوری طالبان موافقت خود را در مورد پایپ لاین بین ترکمنستان و پاکستان از طریق افغانستان توسط کمپنی یونیکال تکساس اعلان کرده مصئونیت آنرا در داخل کشور کاملاً ضمانت کرده وعده دادند؛ اما امریکا قبلاً عدم موافقت خود را در مورد تمدید این پایپ لاین تا موقعی که صلح در افغانستان برنگردد اظهار کرده بود، ۱۰ جنوری طالبان از کنار دریای مرغاب در ولایت بادغیس رانده شدند، ۱۴ جنوری در اثر خرابی هوایک طیارهٔ طالبان در قلمرو پاکستان سقوط کرد و ۵۹ نفر سرنشینان شان هلاک شد، ۲۶ جنوری بمناسبت حلول عید رمضان طالبان ۱۸۶ نفر را از زندانهای کابل و قندهار و ۱۲۱ نفر را از محابس شمال آزاد کردند.

۴ فروری زلزلهٔ شدید ۶،۱ درجه ریشتر که در رستاق ولایت تخارخ داد ۴۰۰۰ نفر هلاک- ۱۵۰۰۰۰ نفری سرپناه و ۲۰ قریه صدمه دید؛ این منطقهٔ صعب العبور تحت کنترول مخالفین طالبان میباشد، و در ۷ فروری در ولایت تخار و در مناطقی که در اثر زلزله شدید آسیب دیده بودند طالبان هم بر ایشان بمب ریختند و ۱۷ نفر دیگر را بقتل رسانیدند (بییند که اعمال شان کمتر از چنگیز نیست، بیجث مسلمانهای خوب که خود را فکر میکنند آیا همین روش پیامبر اسلام(ص) در حالت جنگ و معامله با ضعفا بود؟) ۲۵ مارچ طالبان به همکاری قوای دوستم حملات زمینی و هوائی را بر پلخمی شروع کردند.

اول اپریل خانم کارول بلامی مدیرهٔ اجرائیهٔ یونیسیف در کابل با مقامات طالبان دیدار ومذاکره کرد. دوم اپریل طالبان یک هیأت علمای دینی را تعیین میکنند تا مذاکرات را با مخالفین تحت نظر ملل متحد در مورد برقراری صلح به پیش ببرد، ۶ اپریل طالبان ۱۱۸ محبوس را که اکثرآ از مردمان هزاره اند به تقریب عید سعید اضحی آزاد میکنند ۹ اپریل الاخضر ابراهیمی در کابل با ملا ربانی نفر دوم طالبان ملاقات کرد، ۲۲ اپریل کمیسیون حقوق بشر در سال جاری رعایت حقوق بشر را در افغانستان در مورد زنان نسبت بسال گذشته (۱۹۹۷) بد تر ویا خرابتر ارزیابی کرد (در سال ۲۰۲۲ هنوز هم روش طالب ظالم در مقابل زنها بد تر است از تحصیلات اعدادیه و رشدیه و تحصیلات عالی محروم ساخته شدند)، ۲۵ اپریل تبادلۀ آتش در شمال کابل برای بدست آوردن گلدره بین دو گروه متخاصم در جریان بود، در اخیر اپریل جنگها درتگاب- لغمان و کنر هنوزم دوام داشت.

چارم می طالبان دو پوسته را در بنگی ولایت تخار از افراد قوماندان مسعود بتصرف در آورد، ۷ می طالبان به قیودات ومحاصره ای هزاره جات خاتمه داد، ۹ می در شمال کابل تبادلۀ آتش بین قوای وفادار به پرزیدنت ربانی و افراد طالبان صورت گرفت، ۱۵ می جنگهای شدید بین طالبان و قوای قوماندان مسعود در بنگی و اشکاشم دوام داشت، ۱۷ می قوای هوائی طالبان تالقان را بمبارد میکنند و ۳۱ نفر را بقتل میرسانند و برای دو روز دیگر جنگهای پیایی در بغلان - قندز و تالقان دوام میآبد، ۲۲ می در حالیکه جبههٔ جنگ در ۲۵ کیلومتری شمال کابل است طالبان چاریکار را که تحت کنترول احمد شاه مسعود میباشد بمبارد کردند، ۲۸ می دوائر ملل متحد در قندهار که از دو ماه به اینطرف بسته بود مجدداً باز گردید.

من آنچه شرط بلاغ است بانومینگویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

۶ جون ملا عمر زلزلهٔ شدید رستاق- چاه باب و بدخشان را چنین توجیه کرد؛ زلزله بر کسانیکه قوانین اسلامی را درست تطبیق نمیکند و به اوامر خداوندی اطاعت ندارند نازل شده است

Email Weekly
12286 Ashmont Ct. # 202
Woodbridge, VA 22192 –7075 U.S.A.
Tel/Fax: (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول : محمد قوی کوشان

فیاض بهرمان نجیمی چرا پارسی زبانان دارای اکثریت جمعیتی در «بازی بزرگ» نقش ندارند؟

بخش دوم : هم در درون جغرافیای به نام افغانستان و هم در برون از آن یک اجماع پذیرفته شده وجود دارد، که پشتون/افغان ها نه یک قوم مسلط بلکه یک ملیت واحد اند؛ پس باید با چنین نام داخل تعامل شد.در نهاد های سیاسی و اقتصادی کشور های خارجی همه کارشناسان نه نشسته اند تا ژرفای تفاوت فرهنگی و زبانی میان افغان ها و غیر افغانها را بدانند.برای آنها واژه افغان شبیه آبیست که در هر ظرف رنگ آن را می گیرد! -
ودیگر اقوام برای آنها به حیث یک آیزه مستقل وجود ندارند.

ادبیات تاریخی دو سده اخیر - هم شرقی و به هم ویژه غربی - برخاسته از پیامد های استعماری بوده که در برخورد با نام افغان به حیث یک قوم واحد پرخاشگر و ویرانگر آشنایی دارند.
پارس قاجاری و ایران کنونی به اشرف افغان [هوتکی] و نیم قاره هند به احمدشاه درانی به حیث سردمداران افغان مهاجم می نگرند.
اروپاییان و امریکاییان با نام افغان پس از ۱۸۴۰ آشنا شدند. آثار فراوان برای شناسایی افغان ها نوشته شد، که اساس آن را الفنستن گذاشت و بعد از ۱۸۸۰ نام قوم افغان بالای اقوام غیر افغان در یک جغرافیا به نام افغانستان تحمیل گردید.جایجایی قدرت واستبداد متمرکز افغانسازی امیر عبدالرحمانی به کمک هندبریتانوی با زور سر نیزه و خشونت بالای تمام اقوام پیسواد و مطیع غیر افغان تحمیل گردید.از آن زمان تا به حال به گونه نظام مند هویت زدایی غیر افغانها ادامه دارد.

اکثریت مطلق پارسی زبانان بی هویت شده اند و نمی توانند طور دیگر به جز از افغان بودن و افغانیت فکر کنند.اینها مردمان افسونزده ای هستند که هیچگاه از هیچ فرصتی برای رهایی شان تلاش نکرده بلکه با خواست های کوچک گلابه گونه به تسلیم طلبی شان ادامه داده اند. به همین خاطر داشتن جایگاه اول در ذهن عامی تا خواص پارسی زبان به تابو مبدل شده است. سستی و ناتوانی هویت بزرگ و بالنده زبان و فرهنگ پارسی که می تواند غروربلند قومی و ملی بیآفریند باعث گردیده است، تا سران سیاستگران پارسی گویان بدون داشتن ادعای بزرگ در تصاحب ستیغ قدرت و حاکمیت فقط به داشتن نقش و موقعیت درجه دوم بسنده استند.
درین مورد در آینده به طور گسترده خواهم نوشت.

مادامیکه مدعیان برنامه محور برای تصاحب قدرت در میان پارسی زبانان وجود نداشته باشند، هیچکس و هیچ مرجع و نهادهی خارجی چنین یک قوم یا گروه های قومی - با پندار گله مانند - را جدی به حساب نمی آورند و همچو طرف معامله نمی شناسند.
پارسی گویان در کُل و تاجیکان و هزارگان به گونه اخص به علت نداشتن نماد های هویتی - قومی مستقل و پُر ادعای درون قومی، در برون از بازی قدرت قرار داشته و خواهند داشت!
افغان ها روانشناسی گروهی کانفرمیستی و تسلیم طلبانه اینها را میدانند و آگاه اند که هیچ سیاستگرتاجیک و یاهزاره حتا برای لحظه یی هم نمی تواند رویای حاکم اول بودن را درسرداشته باشد.و خیلی خوب آگاه اند که در بین اینها مزدوران زیادی وجود دارند که به حیث مواد سوخت تداوم سیطره، از آنهامیشود استفاده بایسته نمود.به این بحث هم باربار برخواهم گشت.

اما چون این نیشه رابطه به وضعیت کنونی مردمان ما در درون جغرافیای به نام افغانستان دارد، ازینرو با یک اشاره در رابطه به تلاش های انقره برای ایجاد «جبهه مقاومت ملی»علیه طالبان بسنده می کنم تا حداقل روشن شود، که اینهمه سیاستگران غیر افغان/پشتون تا کدام حد بی هدف و ساده لوح اند.

سوا ازاینکه نشستهای انقره چگونه سازماندهی میشود، آنچه پُر اهمیت می نماید اینست که تمام به اصطلاح رهبرنماهای بزرگ قوم های تاجیک، هزاره و ازبک باسرافکنده پذیرفتند که راهبر آنها یک افغان/پشتون باید باشد.

این ها که با رهبری احمد مسعود مشکل دارند، در عوض به جای بلند ساختن یکی از نام ها از میان چهره غیر افغان به استاد سیاف اقتدا نموده اند و او را رهبر «مقاومت»[شان پذیرفته اند - البته درین راستا مداخله خارجی ها به ویژه سفر های رفت و برگشت «تام وست»[نماینده وزارت خارجه امریکا برای افغانستان و نیز مقام های بریتانوی بی اثر نبوده است.پس می بینیم که سیاستگران پارسی گویان هنوز به آن مرز از خودشناسی، خود آگاهی و خرد سیاسی نرسیده اند، که درباره بدیل از درون خویش فکر کنند. کشور های خارجی نیز خیلی خوب میدانند که در بین پارسی گویان یک اجماع برای بلند ساختن یک شخصیت از میان خود شان به حیث رهبر وجود ندارد.

* با شعر و ادبیات نمی توان سیاست کرد!
سیاست حوزه عاطفه نیست، بلکه به شدت عقلانی و بر پایه منافع عمومی است.

محمد عالم جمال

پیچیدن نسخه دیگر جیمز دابیز

جیمز دابینز، بنیانگذار برگشت به حاکمیتهای قومی در بن ونویسندهٔ کتاب «پس از طالبان، ملت سازی در افغانستان»در روزهای اخیر ضمن مصاحبهٔ در حمایت از طالبان وتوصیهٔ تعامل از سوی حاکمان امریکایی با طالبان، نسخهٔ دیگر برای ملت سازی ودولت سازی ارایه کرد و تعدادی از دوستان را ذوق زده ساخت.
دابینز، عضو فعال موسسهٔ «راند»است - کار این موسسه ضد بشری برنامه ریزی برای سقوط حاکمیتهای مستقل، سرهم بندی کودتاهای نظامی، دخالت برای به قدرت رساندن مهره های استخباراتی امریکا در تراز جهانی، ایجاد شورش علیه دولتهایی که راه رشد مستقل ملی را در پیش میگیرند، قایم کردن مناسبات سلطه وتابعیت با کشورهای درحال رشد و جهان سومی، سیطرهٔ غارتگرانه بر منابع استراتژیک واقتصادی جهان وتجاوز بر حریم کشورهای مستقل در جهان است.
موسسه «راند»طراح اصلی پنج دهه جنگ خونین در افغانستان است واکنون وصیت کرده است که امریکا با فرزند خوانده های تروریست خویش تعامل کند وراه را برای شناسایی رسمی گروه های تروریستی در قالب یک دولتواره قرون وسطایی هموار کند.

همین آقای دابینز وبرادرخوانده اش در موسسه راند آقای خلیل زاد از معماران اصلی حاکمیت متمرکز مرکزی بیروکراتیک قومی در بن بودند وبه جای ساختار نامتمرکز ودموکراتیک قدرت،امپراتوری فرد محور وقوم سالار کرزی - احمدزی را شکل دادند واز طریق قانون اساسی برای تداوم قوم سالاری زمینه قانونی فراهم کردند.
به جای دموکراسی از پائین به بالا، خود گردانی در محلات، وایجاد ساختار های دموکراتیک، «دموکراسی افغانی»[را بر بنیاد پیش فرضهای قوم اکثریت فورمول بندی کردند، که در تمام کشور یکنفر به نام رئیس جمهور به جای همه مردم تصمیم میگرفت.

معماران ملت سازی! برای برداشتن موانع از سر راه گروه های تروریستی وفاشیستی به همکاری عبدالله، فهمب، قانونی... کودتاهایی را علیه استاد ربانی، داکتر ستار سیرت، محمد ظاهر شاه، به ثمر رساندند تا یک طالب دیگر را به جای ملا عمر بنشانند.

پارسی گویان چون سیاست را ند می فهمند نگاه آنها به آن نیز فراتر از سود شخصی نمی رود.

اکنون طالبان به حیث نماینده قوم افغان/پشتون حاکمیت دولتی را در جغرافیای به نام افغانستان در دست دارد. در مورد این که امارت طالبان یک دولت است یا خیر - من هیچ شک ندارم یک دولت است اما با تمام ویژگی های قبیله ای که از سال ۱۷۴۷ به همینگونه وجود داشته است. دیدیم که حتا در دوران چپی ها و یا لیبرال ها دولت ها از پوسته قومی و قبیله ای اش بیرون شده نتوانست!

هم جهان به اصطلاح لیبرال دموکرات در رأس ایالات متحده امریکا و هم کشور های به اصطلاح اقتدار گرا در رأس چین و روسیه به سوی «کُرمشه»های روسپی منشانه طالبانی با شوق و میل می نگرند.اقوام دگر برای آنها طرف معامله سرنوشت ساز نیستند!

برای قدرت های خارجی -مهم نیست شرقی یا غربی - مشروعیت بخشیدن به رژیم طالبانی پشتونی و یا شبیه آن مهم است، که یکسو آن را عامل «ثبات»[راهبردی می بیند و سوی دیگر آن را عامل «بی ثباتی»[راهبردی.

این را بلاگر های احساساتی و ناآگاه سیاسی پارسی گویان نمیدانند. هر روز در هر نسیم به یک سو خم می شوند. به عوض تشخیص منافع بزرگ قومی و تعریف دوست دشمن در درون، انتظار دارند که کدام خارجی به داد شان خواهد رسید و کی با کدام مقدار پول دوست خوب می شودو کی دوست بد می ماند.در سیاست دوست خوب وجود ندارد، بلکه سیاست یعنی منافع!

کسی که سیاسی می اندیشد و مدرن، باید داعیه قومی خویش را برنامه محور بسازد.

سیاستگرانی که به عوض اتکا به نیروی مردمی، چشم به پول و حمایت خارجی دارند، در اصل همان دشنه های اند در دست پشتون ها، که دهه ها آن را بر پشت مردم خویش زیر نام افغانستان شمولی، وحدت ملی و سرزمینی، ضدیت با حق تعیین سرنوشت حتا فدرالیسم فرو برده و می برند.

برای این که اقوام پارسی زبان در جغرافیای باختریان به یک قدرت مبدل شوند، باید نخست به خانه خود متوجه شد، زیرا چالش ها خیلی زیاد اند.

هرگاه ما جایگاه خویش را دریابیم آنگاه هم در بازی های ژئوپولیتیکی منطقه ای و هم بازی های بزرگ فرامنطقه ای سوا از افغانها خواهیم رفت ! /

قصیدهٔ از حضرت سعدی. مملو از پند ودرسی

توانگری نه به مالست پیش اهل کمال
من آنچه شرط بلاغ است، با تو می‌گویم
محل قابل و آنکه نصیحت قائل
بچشم و گوش ودهان آدمی نباشدشخص
نصیحت همه عالم چو باد در قفس است
دل ای حکیم درین معبر هلاک میند
مکن به چشم ارادت نگاه در دنیا
نه آفتاب وجود ضعیف انسان را
چنان به لطف همی پرورد که مروارید
برفت عمر و نرفتیم راه شرط و ادب
کنون که رغبت خیرست زور طاعت نیست
زمان توبه و عذرتست و وقت بیداری
کنون هوای عمل میزندکیوترفس
چنان شدم که به انگشت می‌نمایندم
وصال حضرت جان‌آفرین مبارک باد
به زیر بار گنه گام بر نمی‌گیرم
چنین گذشت که دیگرامیدخیرنماند
بزرگوار خدایا به حق مردانی
مبارزان طریقت که نفس بشکستند
یقدسون له بالخفی والاعلان
مراد نفس ندادند ازین سرای غرور
قفا خورند و ملامت برند و خوش یاشند
به سرسینه این دوستان علی‌التفصیل
رهی نمی‌برم و چاره‌ای نمی‌دانم
مرا به صیحت نیکان امید بسیارست
بود که صدرنشینان بارگاه قبول
توقعست به انعام دائم‌المعروف
همیشه در کرمش بوده‌ایم و در نعمش
سؤال نیست مگر بر خزان کرمش
من آن ظلوم جهولم که اولم گفתי
مرا تحمل باری چگونه دست دهد
ثانی عزت حضرت نمی‌توانم گفت
خاتم عمر خدایا به فضل و رحمت خویش
بر آستان عبادت وقوف کن سعدی
به آستان مسرعی کن

دو رباعی زیبا از حکیم عمر خیام

ای دل غم این جهان فرسوده مخور

بیهوده نه‌ای غمان بیهوده مخور

چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید

خوش باش غم بوده و نابوده مخور

خیام اگر ز باده مستی خوش باش

چون عاقبت کار جهان نیستی است

انگار که نیستی چو هستی خوش باش

طالبان «از پنجره رفتند واز دروازه داخل شدند.»برای بازگشت دوبارهٔ طالبان نیروهای مقاومت خلع سلاح شدند وبا ترورهای هدفمند وزنجره یی تمامی رهبران وفرماندهان مقاومت ازصحنةٔ سیاسی برداشته شدند.

در فرجام این بازی قدرت به اساس سپارش موسسه راند ومامور آن خلیل زاد به طالبان تحویل داده شد. بر اساس اعتراف دابینز، از همان آغاز از بارک اوباما، ترامپ گرفته تابابدن، با طالبان روابط مخفی وتعامل داشتند.

دابینز، در برابر یک پرسش گفت که اندیشه فدرالی ساختن افغانستان طرح خارجی ها بود ونه داخلی وهیچکس از نیروهای داخلی این مساله را مطرح نکردو حال اگر افغانستان فدرالی بوجود بیاید، او از آن پشتیبانی می کند.

همین نکته دوستان فدرالخواه را به وجد آورده وبه پای کوبی کشانیده است. از نظر دوستان تعامل با تروریستان طالب وبه رسمیت شناختن آنان چندان اهمیت ندارد وتنها چیزی که مهم است، اینست که امیر المومنین غایب، امیر دولت فدرالی باشد؛ اساسات امیزش یافته ی پشتونولی با دین قبیله یی ، به جای قانون اساسی پذیرفته شود ، زنان محکوم به زندان و به جای آموزش هم سرزدن سمارق گونه مدرسه های مذهبی همه جا جلوه آراییی کنند. فدرال با چند تا ملا ، ریش و عمامه و رفتار و کردار دورهٔ حجر!

نسخه های پیچیده شده از بیرون همان سرابهای اند که کشور رادرآتش جنگهای قومی فروخواهد برد. آمیزش وپراکندگی جوامع واقوام، نداشتن جغرافیه بهم پیوسته قومی برای تشکیل ایالت فدرال برای بسیاری ازجوامع واقوام برادر، تنها تبعیض اجتماعی و قومی را در فدرالها دولایه وچند لایه میسازد. ساختار سیاسی باید بر پایه ویژگی های اجتماعی، فرهنگی وتاریخی خود جامعه شکل بگیرد. پایه اصلی نامتمرکز سازی ساختار قدرت، دموکراسی است که باید از پائین به بالا شکل بگیرد؛ ارگانهای محلی قدرت دولتی خود گردان و به طور انتخابی ایجاد شوند و قدرت به طور افقی وعمودی تقسیم شود.

در کشور اقوام خورد وبزرگ زندگی میکنند وبرای تمثیل اراده سیاسی انها در قدرت باید به جای تشکیل ایالت فدرال، ارگانهای محلی قدرت دولتی کوچکتر شوند وبر پایه معیار نفوس و ویژگی های قومی، زبانی واتنیکی شکل بگیرند. /

حکیم ناصر خسرو بلخی حجت خراسان بخش نهم افاضات جناب داکترسیدمخدوم رهین دربارهٔ حکیم بها گیر و رخشانی ای شعر ناصر

مگر خود نه شعری، بدخشان نگینی صحبتی داشتم با مدیرنشریهٔ امید، آقای محمدقوی کوشان، در میان صحبت ها، اززبان سوخته ام برآمد که امسال به حساب قمری یک هزار و پنجاه سال از تولد شاعر، نویسنده، فیلسوف ومتفکر خراسان، در قرن پنجم هجری، حکیم ناصرخسرو بلخی قبادیانی می گذرد.
مرد که گریبانم را گرفت که باید درین باره آنچه رابه من می گویی، به طورمرتب به نشریهٔ امید بگویی.
چارهٔ نداشتم جز از پذیرفتن. چون گریبانم به چنگش افتاده بود ! و خدایيامرزد ابراهیم خلیل را که راست گفته بود : خدا هرگز نیندازد مسلمان را به چنگ او !

ناچار، پذیرفتم ودراول همراه او مانند محصل بی چوب، وادارم به گفتار در باب آن گرامی مرد فرهنگ بزرگ خراسانی می کند. البته باید او را تحسین کرد که پیرانه سر با دردهای قلنج و کمر و ناتوانی اقتصادی، هنوزهم دست از دامان نشر امید برنداشته و مطمئتم که نه تنها تادامن کفن نکشد زیرپای خاک، از دامان امید دست برنمی دارد !
وخدا میداند که شاید درحیات بازپسین نیز امید را درآن جهان به نشر برساند، بدون تبعیض وتعصب میان بهشتیان و دوزخیان.

دربارهٔ اشعار حکیم ناصرخسرو می گفتم. او درقصاید خود، آغازسخن ویا تشبیب قصیده از وصف طبیعت ویا مستقیماً به مواظ وپند واندرز می پردازد، مانند این قصیده که در وصف خزان و زمستان سروده است :

چه بود این چرخ گردان را که دیگرگشت سامانش ؟

به گلشن جامهٔ زربفت ، بدریدند خوبانش

پس ازوصف طبیعت، به معانی حکمت آمیز رو می آورد:

مرا در پیرهن، دیوی منافق بود وگردنکش

ولیکن عقل یاری کرد تا کردم مسلمانش

باهمین وزن وقافیه شاعران حکمت گرای بعدی نیز سخن گفته اند. حکیم خاقانی درقصیده یی میگوید :
چنان در بوتهٔ تلقین مرا بگداخت کاندر من نه شیطان ماند و وسواسش، نه آدم ماند وعصیانش
ازمتأخرین میرزا عبدالقادریدل نیز درین بحر وقافیه، طبع آزموده است، واز جملهٔ ایاتش یکی این است :

جهانی را به حسرت سوخت این دنیای بی حاصل

چه یاقوت و کدامین لعل ؟ آتش در بدخشانش

ازشما چه پنهان، این فقیر مصراع دوم ابوالمعانی را هرگز نمی پسندد، که او درسرمزین آبابی اش خواهان آتش شود.

درین قصیده حکیم ناصرخسرو به وصف زیبایی از ابرسیاه می پردازد:همان ابری که هر ماه ثور باغرش اردی بهشتی، شلاق آتشینش را برفرق ودامان آسمایی وشیردروازه می کوید.

بغرد همچو ازدرها چون برعالم بیاشوبد (۱)

ببارد آتش و دود ازمیان کام ودندانش

خزینهٔ آب وآتش گشت برگردون، که پنداری

ز خشم خویش و ازرحمت مرکب کرد یزدانش

بمیرد، چون بگرید سیر، تا هشیار پندارد

که چیزی جز که گریه نیست ترکیب تن وجانش

مگر تخت سلیمان است کز دریا سحرگاهان

نباشد بر گُهِ و هامون مگر بر باد جولانش (۲)

وخطاب به ابرسیاه می گوید :

چنین تیره چرایِ ای مبارک تخت رخشنده

همانا کز سلیمانت بدزدیدند دیوانش

وصف ابرسیاه دراشعار دیگر استادان ادب نیزآمده است. منوچهری شاعر استاد درتشبیه ابرسیاه را درقصیده یی بااین مطلع :
شبِ گیسو فروهشته به دامن پلاسین معجر و قیرینه گرزَن
ابرسیاه را به خرمن سبز آتش گرفته تشبیه می کند :

چنان چون صد هزاران خرمن تر که عمدا در زنی آتش به خرمن از متأخرین بیدل وصف زیبایی از ابرسیاه دارد، او ابرسیاه رابه دیوانهٔ تشبیه می کند که باموهای ژولیده وخاک آلود راه می رود، باخود به صدای بلند گپ می زند، ناگهان می خندد و بعد می گرید و می دود :

همان دیوانهٔ ژولیده مویی است که باسودای خویشش های وهویی است گهی از برق برآفاق خندد گهی بر خاک سیل گریه بندد
به تیغ کوه گاهی سینه مالد گهی گیرد ره دشت و بنالد

۱- بیاشوبد، ازآشوبیدن به معنی خشم گرفتن، آشوب به پاکردن.
۲- بنا برروایات تخت سلیمان بر باد حرکت می کرد، باستفاده ازاین مضمون، شاعران بزرگ پارسی دری مضامین حکمت آموزی بیان داشته اند.

پروفیسر داکتر عبدالواسع لطیفی الکسندریه، ورجینیا
صفحاتی از سیر زندگیم در وصلت وهجرت (۱۵)
بهرحال، درهمین گشت وگزارهای بهاری منطقهٔ خوش آب وهوای چهاردهی با حلول سال نو که سیزه ههای نوخیز وگلهای سوسن ولاله همه جا را سرسبز وپرطراوت ساخته بود، طبق معمول وعادات عننوی کوچی ها درجوار و نزدیک دهکده خیمه های شانرا برافراشتند ومرد وزن وپیر وبرنا به تکاپوی زندگی وفعالیت معمولی روزمره آغاز کردند. مردها زیاتر به کارهای مزرعه پرداختند، زن هابه پخت وپزنان شباروزی وتغذی ونگهداری مواشی مصروف شدند، ودختران پرهیجان وزیباصورت غزّدی به کمک دیگران وآوردن آب موردضرورت از کاربزه‌ای دهکده دست بکارشدند.

ازشماچه پنهان، تصادفاً روزی یکی ازآنها که درپی تهیهٔ آب یکی ازخیمه ها بود، بالهجهٔ خاص وپراز محبت، نزدیکترین راه رسیدن به کاربزمشهور وبر آب صاف وزلال دهکده را که بنام (سقاوه) یادمیشد، ازمَن جویاشد. همان وقتیکه میخواستم به او رهنمایی کنم، ناگهان نگاه وحشی وبرشرار او چون پرتو سوزنده در تاروبودهستی ام نفوذ کرد وهمان لحظه دراعماق دل پرتپشَم احساس کردم که بادل وجان فریفته وگرویدهٔ اطوار وگفتاربی آلایش وجمال طبیعی بی پیرایهٔ او شده ام. این دیدارگذری درخاطرم ماندگار شدوپس ازآن روز هرمرتبهٔ که به دهکده میآمدم باهزاران خیال وآرزوهای آتشین به سراغ نظارهٔ آن دخترک مقبول خانه بدوس می افتادم، ولی دیداراو کمترمیسرمی شد وکدام نام ونشانی هم ازو نداشتم که میان ده هاخیمهٔ همرنگ، جویای احوالش گردم.

دبری نگذشت که آخرین روزهای تابستان به پایان رسید وفصل یغماگر پاییز بردشت وچمن ومزرعه چیره گردید، برگهای توت زرد وبی فروغ گشت وچنارها یکی پی دیگری برگ و عریان شدند، هوای دهکده رو به سردی میرفت، کوچیان حوالی قلعه نیز قرارعادت همه ساله رخت سفرمی بستند...

آخرین مرتبه ایکه درهمان سال به دهکده رفتَم، همه چیزدرنظرم مغموم وافسرده جلوه میکرد. دختران سرمست وپرهیجان کوچی، مثل اینکه سیلی خزان خورده باشند، دلگیر وپژمرده و زردگونه به نظرمی آمدند... یک روز صبح هنگامیکه آفتاب رنگ بریدهٔ پاییزی ازعقب درختان عریان وبی برگ وعریان وبی برگ وبار اولین شعاع خودرا بردهکده پخش میکرد، ناگهان دیدم که خیمه هاازاطراف قلعه برداشته شده وقافلهٔ کوچیان با گرد و غباری که درروی معبر ازعقب شان بلندبود، درخم وپیچ کوچه باغ ها ازنظر ناپدید میشوند. به سرعت وبادل لرزان به همان قطعه زمینی که کوچی ها در فصل بهاران خیمه زده بودند نزدیک شدم، ازخیمه وخیمه نشینان اثری نبود !

علفهای دور وپیش آنان زرد وبی فروغ جلوه میکردوآتش دیگدانهاخاموش شده وجز خاکسترسرد، حرارتی نداشتند. آبخورهٔ اشتران متروک وفضا از هلهله وصدای زنگ وجرس تهی گردیده بود...(صفحه ۸)

سعدی گوید :

نه خود سر بر سلیمان به بادرفتی و بس که هرکجا که سربری است می رود برباد
سر بر به معنی تخت. حیف است اگر ازاین قصیدهٔ پندآموز سعدی چند بیت دیگری را نیز نخوانم :

جهان برآب نهاده ست و زندگی بر باد

غلام همت آنم که دل بر او نهاد
وجود عاریتی، خانه یی ست بر ره سیل
چراغ عمر نهاده ست بر دریچهٔ باد
بر آنچه می گذرد، دل منه که دجله بسی
پس ازخلیفه بخواهد گذشت در بغداد
نه خود سر بر سلیمان به باد رفتی و بس
که هرکجا که سربری است می رود بر باد
جهان نماند و روشن روان آدمیی

که باز ماند ازو در جهان به نیکی یاد
این قصیده را که بوی دلزدگی و خستگی و یزاری اززندگی درآن هویدا است، سعدی شاعربزرگ قرن هفتم هجری، زمانی سروده است که این قرن خونین ترین و دردانگیزترین تاریخ ملل اسلامی را رقم زده است. درنیمهٔ اول قرن هفتم هجری، چنگیزخان خراسان وهرچه را در او بود نابود کرد، ودر نیمهٔ این قرن، هلاکوخان دست به قتل عام بغداد، مقر خلافت اسلامی زد، و جهان اسلام با فجیع ترین و دردانگیزترین دورهٔ حیات خودرا به چشم سردید. سعدی درماتم سقوط بغداد وقتل آخرین خلیفهٔ عباسی، مستعصم بالله قصیدهٔ دردانگیزی دارد با این مطلع :

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین

بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین /

نصیراحمد رازی
سندنی ، آسترالیا
حکایاتی از گلستان حضرت سعدی (رح)
حکایت:
بازرگانی راشنیدم که صد وپنجاه شتربار داشت، وچهل بندهٔ خدمتگار. شبی درجزیرهٔ کیش، مرابه حجرهٔ خویش درآورد، همه شب نیارمید ازسخنهای پریشان گفت، که فلان انبارم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است؛ واین قبالةٔ فلان زمین است وفلان چیز را فلان ضمین. گاه گفستی خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است، بازگفتی نه که دریای مغرب مشوش است. سعدیا سفری دیگرم درپیش است، اگرآن کرده شود، بقیت عمر خویش به گوشه ای بنشینم.

گفتم: آن کدام سفرست؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین، که شنیدم قیمتی عظیم دارد، و ازآنجا کاسهٔ چینی به روم آرم، و دیبای رومی به هند، وفولاد هندی به حلب، و آبیگینهٔ حلبی به یمن، و بُرد یمانی به پارس، و زان پس ترک تجارت کنم، وبه دکانی بنشینم. انصاف ازین ماخلوبا چندنان فروگفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت: ای سعدی تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده ای و شنیده. گفتم :

آن شنیدستی که دراقصای غور بار سـالاری یفتاد ازستور
گفت: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پُر کند یاخاک گور
حکایت:
پادشاهی باغلامی عجمی در کشتی نشست و غلام، دیگر دریا راندیده بود ومحت کشتی نیازموده، گریه و زاری درنهاد و لرزه برانداهش افتاد. چنانکه ملاطفت کردند آرام نمی گرفت و عیش ملک ازو منغض بود. چاره ندانستند. حکیمی درآن کشتی بود، ملک راگفت اگرفرمان دهی، من اورا به طریقی خامش گردانم. گفت غایت لطف و کرم باشد. بفرمود تاغلام به دریا انداختند، باری چند غوطه خورد، مویش گرفتند وپیش کشتی آوردند، به دو دست در سُکان کشتی آویخت. چون برآمد به گوشه ای بنشست وفراریافت. ملک راعجب آمد پرسید: درین چه حکمت بود؟ گفت: از اول محنت غرقه شدن ناچشیدن بود وقدرسلامت کشتی نمی دانست، همچنین قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

ای سیر ترانان جوبن خوش ننماید معشوق منست آنکه به نزدیک توژشنت
حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان بـرس که اعراف بهشتست
فرقت میان آنکه یارش در بر تا آنکه دوجشم انتظارش بر در

حکایت:
باطائفهٔ دانشمندان درجامع دمشق بحثی همی کردم، که جوانی درآمد وگفت: درین میان کسی هست که زبان پارسی بداند؟ غالب اشارت به من کردند. گفتمش خیراست، گفت پیری صدوپنجاه ساله درحالت نزع است وبه زبان عجم چیزی همی گوید ومفهوم مانمی گردد. گر به کرم رنجه شوی، مزدیابی، باشد که وصیتی همی کند. چون به بالینش فرازشدم، این می گفت:

دمی چند گفتم برآرم به کام درِیغا که بگرفت راه نفس
درِیغا که بر خوان الوان عمر دمی خورده بودیم گفتند بس
معانی این سخن رابه عربی با شامیان همی گفتم وتعجب همی کردند ازعمر دراز وتأسف او همچنان برحیات دنیا. گفتم: چگونه ای درین حالت؟ گفت: چه گویم !
ندیده ای که چه سختی همی رسدبه کسی

که از دهانش به در می کنند دندانی
قیاس کن که چه حالت بود در آن ساعت

که از وجود عزیزش به در رود جانی
گفتم: تصور مرگ ازخیال خود به در کن و هم را بر طبیعت مستولی مگردان که فیلسوفان یونان گفته اند : مزاج ارجه مستقیم بود اعتماد بقا رانشاید، و مرض گرچه هایل، دلالت برهلاک نکند. اگر فرمایی طبییی رابخوانم تا معالجت کند. دیده بر کرد و بخندید و گفت :

دست برهم زند طیبب ظریف چون خرف بیند اوفتاده حریف
خواجه در بند نقش ایوانست خانه از پای بند ویرانست
پیرمردی ز نزع می نالید پیرزن صندلش همی مالید
چون مخیط شد اعتدال مزاج نه عزیمت اثر کند نه علاج

حکایت:
یکی درصنعت کُشتی گرفتن سرآمده بود، سیصد وشصت بندفاخر بدانستی، وهر روز به نوعی ازآن کشتی گرفتی. مگر گوشهٔ خاطرش باجمال یکی ازشاگردان میلی داشت، سیصد وپنجاه ونُه بندش درآموخت، مگریک بند که درتعلیم آن دفع انداختی وتأخیرکردی. فی الجمله پسرذرقوت وصنعت سرآمد وکسی رادرزمان او با او امکان مقاومت نبود، تابه حدی که پیش ملک آن روزگار گفته بود: استاد رافضیلتی که برمن است ازروی بزرگی است وحق تربیت، وگرنه به قوت ازو کمترنیستم وبه صنعت با اوبرابرم.

ملک را این سخن دشخوار آمد، فرمود تامصارعت کنند. مقامی متسع ترتیب کردند وارکان دولت واعیان حضرت و زورآوران روی زمین حاضرشدند. (صفحهٔ ۸)

عبدالله مجددی مناس ، ورجینیا **محاكمهٔ حضرت صاحب محمدصادق المجددی از خاطرات ایشان**

پيشگفتار: حضرت محمدصادق المجددی مرشد ورهنمای طریقهٔ عالیهٔ نقشبنديهٔ مجددیه ، درافغانستان بروزدهم ماه جمادی الثانی سال ۱۳۱۴هـ ق (عقرب ۱۲۷۵هـ ش برابر با ۱۴ نومبر سال ۱۸۹۴ م) درشوربازارکابل متولدشدند.

حضرت المجددی بعدازمراجعت اعلیحضرت امان الله خان ازسفر اروپاملاحظهٔ کردندکه اعلیحضرت درتطبیق برنامه های خود شدت کرده ، باعث انزجار عادات دینی وملی ملت افغانستان میگردند، کوشش کردندکه بااعلیحضرت صحبت نمایند. اعلیحضرت برای شان اجازهٔ ملاقات ندادند .

لذاحضرت صاحب به فکریک انقلاب سلمی اقدام کردند، باخوانین سمت جنوبی تماس گرفته توافق وتمهیدشان راحاصل کرد وخصوصاً برگهعبدالغنی خان احمدزی(۱) که مسئولیت قوای عسکری گردبزراداشتند. حضرت صاحب با رفقا بروزدوشنبه ۱۲ ربیع الاول۱۳۴۷ ه ق سفرراآغازکردند وبعداز زحمات زیاد با دزدهاوقطاع الطریق به گردیز رسیدند. ولی خوانتین قبایل عهدوپیمان شکستانده ازترس حکومت خانه های خودرا ترک کرده بودند. برگهعبدالغنی خان عهدوپیمان شکستانده معذرت خواسته، ضناً برای حضرت صاحب ورفقا یکمقدار البسه وپول فرستاد تا ازافغانستان به هندبروند. حضرت صاحب این پینشهاد راقبول نکرده وزندگی رازیر بیرق انگریزها عاردانسته خودراتسلیم حکومت کردند. برگهعبدالغنی خان ایشان راتحت حراست به کابل آوردند و محاکمهٔ شان دریغمان بریاست اعلیحضرت امان الله خان به تاریخ ۲۰ماه ربیع الاول۱۳۴۷ ه ق شروع گردید . بعداً محبوس ودرخلال حبس دومحاکمه به ریاست عبدالعزیزخان وزیرحریبه و ریاست جنرال محمودسامی صورت گرفت ودرنتیجهٔ این محاکمات حکم اعدام صادرشد. چهارنفرایشان اعدام شدند، ولی حکم اعدام حضرت صاحب به تعویق افتاد . وقتی که اعلیحضرت در ارگ شاهی محصورقوای سقوی گردیدند، حضرت صاحب راازحبس رها نموده مکلف ساختندتألیث رئیس هیئت صلح باحبیب الله خان کلکانی صحبت کند، حبیب الله کلکانی صلح راقبول نکرد. اعلیحضرت استعفاء نموده قندهارتشریف بردند. اعلان شاهی دوباره درقندهار متأسفانه ثمری نداده، اعلیحضرت پناهگزیں هند بریطانی شدند .

محاکمه به ریاست اعلیحضرت امان الله خان
نقلاً ازخاطرات: من ودیگر همراهان درخارج دروازه بودیم تا ازسرنوشت خود آگاه شویم. بعدازنماز همان منصبدار دوباره آمد و مرا مخاطب ساخته گفت بیایند: ازهمه وداع کرده داخل باغ شدم، چشمم به قصری افتاد که رنگ سرخ داشت یک منصبدار ویک عسکر ازمن نگهبانی میکردند. نزدیک عمارت که رسیدم دیدم حضرت مولیانبه یک گوشهٔ باغ بالای خاک نشسته اند ویک عسکر رسالهٔ شاهی باتفنگ برچه دار بالای سرشان ایستاده است، به اشاره به اوشان اداء احترام نمودم بعد داخل عمارت شده وبه صالونی درطبقهٔ دوم رهنمایی شدم، محمدسمیع جان قوماندان پولیس به استقبال آمده مراداخل صالون بزرگی برد که یک میز طولانی باهفت چوکی دروسط آن گذاشته شده بود. امان الله خان در کرسی وسط به محل ریاست جلسه نشسته بود، به طرف چپ اومحمدولیکان وکیل شاهانه وعبدالعزیزخان وزیرحریبه وبطرف دست راست اومحمد یعقوب خان وزیردربار ومحمدسمیع خان قوماندان پولیس نشسته بودند. مقابل کرسی امان الله خان یک چوکی برای کسانیکه پادشاه از آنهاستوال میکرد قرارداشت، وپهلوی آن میرزا محمدایوب خان سرمشی حضور پادشاه اخذ مکان کرده بود. داخل صالون شده گفتم: السلام علی من التبع الهدی، و بالای چوکی خالی نشستم. امان الله خان بااحترام از کرسی خود بلندشد بعددوباره نشست وشروع به احوالپرسی نمود، من هم بااعلیحضرت احوالپرسی نموده منتظر سئوالات پادشاه شم . امان الله خان بالهجهٔ بسیارعادی پرسید :

اعلیحضرت : کجا رفته بودید؟ من: اعلیحضرت واقف هستند کجارفته بودم پس حاجت سئوال چیست؟ اعلیحضرت: آری من واقف هستم ولی میخواهم اززبان خودشما هم بشنوم . من: چون اوضاع حکومت که سراسرمخالف شریعت است برمن خیلی ناگوار افتاد، خواستم با برادران هموطن خودمفاهمه و اتفاق نموده، حکومت را ازین راه بازگردانم وسیعی کنم قوانین مخالف شریعت منسوخ گردد وطورمسالمت باحکومت مذاکره کرده تعدیل مسائل را خواش کنم وبقدر طاقت در ازالهٔ نفرت وشقاق که بین رعیت وپادشاه و حکومت حادث شده کوشش نمایم .

اعلیحضرت: کدامیک از اعمال من وحکومت من مخالف شریعت است؟

من: ممکن است من سئوال کنم کدامیک ازاعمال اعلیحضرت موافق شریعت است؟

من: آری همگی اعمال وقوانین موجودحکومت رامن مخالف شریعت میدانم.

اعلیحضرت: اگر چنین است پس چرا در کابل برایم این مسائل

را اظهار نمودید، با اینکه هروقت می خواستید مرا ملاقات کرده می توانستید؟

رویم رابطرف محمدولیکان نموده گفتم: وکیل صاحب آیامن در روز ورود اعلیحضرت از اروپا ازشماخواش نکردم که ازطرف من به پادشاه عرض کنید که میخواهم حتماً یکدفعه اوشان رابصورت عاجل ملاقات کنم؟ بازبروز سوم ورود اعلیحضرت خواش خودراتکرار کردم. محمدولیکان بدون تردید تصدیق کرده گفت بلی حضرتصاحب ازمن این خواش راکردند ولی گرفتاریهای اعلیحضرت که در روزهای ورود داشتند مانع گردید که خواش شانرابحضورتان عرض کنم. بعداز محمدیعقوب خان پرسیدم که وزیرصاحب آیا دودفعه بخانهٔ شمانیامدم وخواش نکردم ازاعلیحضرت برای وقت ملاقات بگیریذ؟ اونیز تصدیق نمودومصروفیتهای اعلیحضرت راعلت عدم تعیین وقت نشان داد .

بعد به اعلیحضرت گفتم: بعدازآنکه دانستم وکیل اعلیحضرت و وزیرصاحب دربار بحضورشما خواش مرا رسانده نمیتواند، مجبورشدم تاچندروزبعداز باز گشت شمااز اروپا عریضهٔ رابعنوان خیرمقدم بنویسم وتوسط خواجه نظرمحمد که مسئولیت حرمسرای شاهی رادارد، بحضور اعلیحضرت بفرستم وطالب تعیین ملاقات رانمایم . امابعدازیکساعت انتظار، خواجه نظرمحمد ازحرمسرا بازگشت وگفت که «اعلیحضرت ازخیرمقدم شماتشکرمی نمایند ومیفرمایند که من حالابه لباس خواب هستم وعلاوه از آن فعلا نمیتوانم برای شماوقت ملاقات تعیین کنم چون مشغولیت هایم بسیاراست، هروقت که فرصت به دست آمد شمارا ملاقات خواهم کرد. »

بلی- من حتی المقدور سعی کردم تابحضوراعلیحضرت رسیده وخرابی اوضاع وطن راشفاهاً بحضورتان عرض کرده وخواش کنم ازاین سیاست حکومت دست بردارشوید،و آلا یک انقلاب بسیارخطرناک درافغانستان بوقوع می پیوندد که عواقب وخیم آنرا هیچکس تصور کرده نمیتواند. متأسفانه که اعلیحضرت عمداًراملاقات نکردند. لذا بعدازاینهمه سعی وكوشش مجبورشدم که باعلما ومتعهادان خودمفاهمه نموده وحرکتی رابراه بیندازیم تااعلیحضرت مجبورشوند به صدای ماگوش دهند. اینک امروزبحضوررسیده ومیتوانم بی کم وكاست اضرار وخرابی های سیاست موجود راشخصا بگوش پادشاه رسانده تعدیل آنراخواش کنم. اگرحکومت خط حرکت وسیاست داخلی خودرا تغییرداده واعلیحضرت همانطوریکه درابتدای سلطنت خودمطیع اوامر شریعت بودند وبه عنعنات وارزشهای ملت احترام میگذاشتند، بهمان طریق دولت رارهنمایی کنند، من هم مثل سابق مطیع ودوستدار اعلیحضرت خواهم بود و افغانستان باقدمهای راسخ بطرف ترقیات عصرحاضر تحت اطاعت شریعت راه پیمایی کرده واز انقلاب محفوظ خواهد ماند.

اعلیحضرت: اگرحکومت خواهشات شمارا ردمیکرد وباشما اتفاق نمی نمود، آنوقت شماچه می خواستید بکنید ؟ من: اگرحکومت طریق مسالمت بامن اتفاق نمیکرد البته هرچه ازدستم می آمد می کردم . اعلیحضرت: شما یکی از روحانیون درجه اول افغانستان محسوب میشوید ووظیفهٔ شماجلوگیری ازخون ریزی است، ولی ازاین بیانیهٔ شما معلوم میشود که برای جنگ وجدال و ریختاندن خون هموطنان خودآماده بودید. چطوره این عمل اقدام کردید؟

من : اگر مطابق پلانی که سنجیده بودم، نه تنهاجنگی بین من وحکومت واقع نمیکردید بلکه بینی کسی هم خون نمیشد. پادشاه ازاین اظهارمن خیلی متعجب شده گمان کرد که عساکرمز کز کابل ووزرا وصاحب منصبهاهمه با من متفق بودندو همینکه درسمت جنوبی یک قوهٔ عسکری بدست میآوردم شهر کابل رابه من تسلیم میکردند.

اعلیحضرت: ازاین اظهارات شما معلوم میشود که تعداد متفقین تان فراوان اند چون میگویید که موضوع منجر به جنگ نمیشد. آیاازمامورین حکومت کدام اشخاص باشما متفق بودند؟ چون شمارد ابتدای تحقیق تعهد کردید که دروغ نمیگویید، پس اسامی همفکرهای خود را مفصلاً بیان کنید .

من : اعلیحضرت از جوابیکه من عرض کردم گمان کرده اید که مامورین و موظفین حکومت یاوزیرصاحبان وصاحب منصبان بامن همفکرهستند، لذا عرض میکنم که هیچکس ازمامورین دولت بامن همفکرنبود، تنهاشخصی را که ازصاحب منصبان دولت شماست ومن همفکرخودمیدانستم، عبدالغنی خان غندمشر قوای جاجی است وبس. اما دربین رعیت وعلما وروحانیون همه با من همفکر بودند وهستند .

اعلیحضرت: خوب است، ازاین جمعیتها کدام اشخاص باشما تعهد کرده بودند؟

من اسامی ارباب های احمدزایی های منطقهٔ مجلغو را تاجاییکه بیادم بود، بیان کردم ومیرزامحمدایوب خان می نوشت .

اعلیحضرت: ازاهالی کابل واطراف، اشخاصیکه باشما متفق بودند چه نام دارند؟ من: بطور عموم هر فرد ازافرادرعیت بامن همفکرهستند ولی درین طبقه ازشخاص صاحب نام کسی نیست. اعلیحضرت: خوب است اسامی آنها را بگوید . من: عرض کردم که هر فرد از افرادملت بامن همفکرهستند ولی ازخوف نمیتوانند نظریات خودرابیان کنند. اگر اعلیحضرت کسی راموظف سازند که بدون معرفی خود برود ونظر طبقهٔ کارگر وعُمال وحمای ودکاندار راپیرسد، یقین دارم که آنهاعدم رضایت خود را از حکومت اظهار مینمایند.

اعلیحضرت: آیاسردار محمدعثمان خان باشما همفکر بوده باشد؟ (سردار محمد عثمان، پسر سردار محمد عمر خان ونوادهٔ سردار پاینده محمدخان محمدزایی و یکی از رجال بزرگ و نامدار افغانستان هستند.) من : سردارصاحب حکم مامایم رادارند وبامن محبت فوق العاده دارند، ولی دراین مسئله بااوشان هیچ گاه مذاکره نکرده بودم واوشان قطعاً از فکر من ونظریات من واقف نیستند، اگر اوشان واقف میبودند، حتماً بامن یکجا بطرف جنوبی میرفتند. شنیدم که متأسفانه حکومت اوشان رابا پسرشان محبوس کرده، این اجراات حکومت خلاف قانون است .

اعلیحضرت: من گمان داشتم سردارصاحب نسبت به محبت وبه قرابتی که باشما دارند، همفکر شما خواهندبود وعلاوه براین سیاست فعلاً چنین اقتضاء میکند که سردارصاحب تحت مراقبت باشند. بشما اطمینان میدهم که هیچ زحمتی برایشان نخواهدرسید. چون دروقت صدور امر گرفتار نمودن سردارصاحب، من برای قوماندان پولیس گفتم که سردار صاحب را به کمال احترام درقلعهٔ سرای سلطنتی آورده ومحل مناسب به مقام شان برایشان تعیین نموده، آنها را محترمانه مراقبت کنند وهمینکه تحقیقات شماتمام شود، سردارصاحب هم از مراقبت رها گردیده بخانهٔ خود میروند .

من: باز مؤ کداً میگویم که سردارصاحب هیچ خبرنداشتند وواقف نبودند. محبوس نمودن اوشان برای حکومت هیچ فایده ندارد، بلکه مخالف احکام شریعت ومخالف قوانین مدنی است. البته اعلیحضرت اختیار دارند.

اعلیحضرت: شما راباز اطمینان میدهم که ازطرف حکومت برای سردارصاحب هیچ زحمتی نخواهدرسید وعنقریب از مراقبت هم رها شده بخانهٔ خودخواهند رفت. من: ازاین فرمودهٔ اعلیحضرت تشکرمیکنم./

(دنبالهٔ این بحث آموزنده وجالب در شمارهٔ آینده تقدیم خواهدشد. اداره)

زلزله پکتیکا طبیعی نبوده است

۱۳ سرطان – شبکهٔ اطلاع رسانی افغانستان : زمین لرزه ولایت خوست و پکتیکا طبیعی نبوده بلکه تحقیقات، آثار و علایم بیانگر انفجار مواد خام رادیواکتیف دریکی از ولسوالیهای پکتیکااست. تیم تحقیقاتی طالبان به هیچ کس اجازه نمیدهند در ساحات نزدیک شود که در اثر انفجار شکاف ها در آن مناطق شکل گرفته است.

این طبیعی نیست در حدود ۲۶۰۰ نفر از هموطنان بیگناه ماه کشته و زخمی شده در حدود هزارها نفر نا پدید است.این انفجار صدای به همراه داشته که حتی هموطنان کابل صدای انفجار را شنیده اند و در ضمن در جلد زخمی های حادثه آثار و علایم بیماری جلدی ظاهر شده که بیانگر انفجار رادیواکتیف در آنجا میباشد. علایم آن سوزش جلد با سرخ شدن جلد، سوزش بینی، گلو ...و

تحقیقات نشان داده که امراض بر خاسته از انفجار رادیو اکتیف ساری است. پارازیت رادیواکتیف به حد ساری است که ۵,۰ فیصد شعاع دارد میتواند به جلد انسان آسیب برساند.

مثل این حادثه در آغاز حکومت کرزى در بدخشان نیز اتفاق افتاده بود که به هزار ها نفر به کشته شدند. اگر مواد بیشتر از رادیواکتیف در دست تروریست ها و جنایتکار ها قرار بگیرد فاجعه انسانی رخ خواهد داد.

ده دقیقه بعد از حادثه پکتیکا آمدن باران در آن ساحات همه بیانگر انفجار رادیواکتیف در آن ساحه است.

اگر این زمین لرزه حادثه طبیعی میبود بعد از زمین لرزه باران نمیشد.

اگر حادثه طبیعی میبود مردم مبتلا به نفس تنگی در آن محلات نمیشدند که بیشترین نجات یافته ها فعلاً به آکسیجن ضرورت دارند.

اگرمواد خام دردست تروریستها وگروههای جنایتکارباقی مانده باشد تکرار همچوحوادث امکان پذیر است. باتعامل به آب وهوا مواد رادیو اکتیف باعث زمین لرزه میشود.دو کپسول دیگرآن هنوزدرهمان محل باقی است./

انجنیر عبدالصبور فروزان
نیوجرسی

سرگذشت ابراهیم پیامبر (ع)

روایت است که پادشاهی از سلالهٔ نمرود در بابل خواب می بیند که در آن سال پسریچهٔ تولد میشود که سلطنتش رانابود میسازد وباخدایان شان بیرحمی مینماید. اومحلّهٔ بزرگی اعمارمیکند ومخیران را درسراسرقلمروش موظف می سازدتاخانم های باردار رانشانی نمایندوبه آن تجمعهگاه بیاورندوتامدت زایمان شان آنهارا در آن قیدنگهدارند، اگرمتولد پسر بود سر بزند واگر متولد دختر بود مادر راهدایا وتحفه هادهند و رها نمایند. میگویند در آن سال هفتادهزار بیچهٔ نوزاد را سر زدند .

آذر پیکرتراش که ازمخلصان نمرو بود ومقرب بتکده، شک برمیشودکه همسرش امله است واصرار مینمایدتا به تجمعهگاه زنان حامله رود تانافرمانی آن پادشاه نمرود که چون خدا پرستش میشد، نشود. دریکی ازروزهایی که خانم کسالت داشت وبرجستگی بی درجشمش مشاهده میشد، آذرسرآسیمه شد وهمسرش راخطاب کرد:امتلی مگرنگفتم که باردارهستی وبائیست به تجمعهگاه تسلیمت کنم، مگر ازفرمان نمرود خدا سر کشی میکنی؟ خانم گفت نه آذر چیزی نیست من خودم میدانم، تومردی واز رازوجود زنها کمترمیدانی! خانم میدانست که حقیقتاً بارداراست وطفل دربطنش می جنبدونمیخواست طفلش بدست نمرودسرزده شود. گفتگومیان زن وشوهراوج میگردد وپربشانی آذریشترمیشد تامبادا ازنمرود که خدایش میگفت نافرمانی شود. سرانجام خانم راگفت:

«من به حرفهای توباور ندارم، حالت مثل همیش نیست، آخرمی دانی که نمرود خداصاحب من وتواست، من نمیخواهم دشمن او ازبطن تو تولد شود، من میخواهم که خود آزمایش نمایم که حمل داری یاخیر! خانم که میدانست حامله است سخت درهراس شده بود، ضربان قلبش شدیدتر و بدنش داغترشده بود، به طفلی که دربطنش بود می اندیشید، هرچه فکرکرد چارهٔ دیگری ندید وراه دیگری برایش نبود، مگربه آنچه آذر میگوید تسلیم شود. خانم بروی زمین خوابید، سکنگی درنفس هایش بیشرمی شد، چشمانش به اقصای آسمانها دوخته شده بود ودانست که دیگرحیله هاوبهانه ها کاری نیفتاد ودانست که فرزندش درزیر تیغ جلادان نمرود جان میدهد .

آذر دستهای خودرا روی بطن همسرش گذاشت، هرناحیهٔ بطن راکه لمس می کرد فشارمیداد ولی آن ناحیه هموارتر وآرامتر احساس میشد، سراسر بطن خانم را چندین بار لمس کرد وفشارداد تاآشباهی رخ ندهد، ولی هربار هموارتر وآرامتر احساس میشد، درحالیکه امتلی شش ماه حامله بود . گفت: «خانم تشویش مکن به یقین که حامله نیستی ! «(این حرف آذر برای خانشم تسکین داد ولی اومیدانست که حامله است وشب روز درفکر آن بود که چطور راه حلی پیدانماید وطفلش را از سربریدن نجات دهد. سرانجام طفل به نُه ماهگی خودرسیده بود ومادر علاماتی دروجود خود میدید ودرزایمان گاه گاهی وجودش رامی فشرد، چارهٔ دیگری نیافت ویک شب که دردش شدید شده بود، درحالیکه همه درخواب بودند، ازخانه برآمد وبه قریهٔ مجاور رفت و ازآنجا به مغارهٔ که در دوردستها قراردادش پناه برد .

آن شب را درآنجا سپری کرد، شب دیگرشد، مغاره تاریک ولی فضای آرام داشت، نیمه های شب دردشدیدی ازخواب بیدارش کرد، دانست که درد زایمان است، به دهنهٔ مغاره رفت وباخودگفت: «ایکاش کسی به کمکم برسد. «ودربیرون مغاره بجزتاریکی شب ودرخشش ستارگان راندید، تنها و هراسان بداخل مغاره رفت، دردش شدیدترشد وبدنش میلرزید، فربادزد و خداوند را به مددخواست، ناگهان برقی درمغاره درخشید، چشمان اوخیره شد جسمش آرامش گرفت وبه خواب آرامی رفت. وقتی چشمانش رابازنمود، فرزندی رادرآغوشش دیدکه اذدرخشش چهره اش مغارهٔ تاریک روشن و خوشنما وخوشبو شده بود، وباجشمان مهربان بامهربانی که نظیرش دیده نشده بود به مادرنگاه میکرد . مادر دیگرخوف وخطری ازمخبران نمرود احساس نمیکرد، درد وغمش همه فراموش شده وخوشی وسروری درروح وروانش دمیده بود.

سپاس خداوندرابجاآوره وبه طفلش گفت: من دیگرتنها نیستم از چیزی نمی ترسم تو دنیای من هستی، تو آبرم من هستی، تو آبرم من هستی (که درزبان عبری به معنی – پدرجانم – است) وبعداً یزدان لایزال اورا ابراهیم که به معنی (پدر ملت) است، خطاب کرد.

روایت است که طفولیت ابراهیم درآن مغاره سپری شد ودرهمان سالهای اول زندگی درپی یافتن راز حقیقت هستی وخدایی که مالک حقیقی جهان است می اندیشید وشبهارا دربیرون مغاره که مقام رفت وآمد فرشتگان ومحل تجلای یکتاپرستی بود، بااین اندیشه ها سپری میکرد . اوبه ستارگان، کهکشان ها، آرامش شب، مهتاب وزیبایی آسمان نیلگون می اندیشید وخالقی راکه آنهمه راهست کرده است وهمهٔ این نظم ونسق درقدرت اوست، جستجو می کرد.

زمانی به ستارگان تفکرکرده می پنداشت آنهایا یکی ازآنهاکه درخشش بیشتر داشت وازهمه دورتر نمایان میشد، خداباشد، ولی وقتی صبح میدمید همه ناپدید میشدند وابراهیم باخود میگفت مگرآن که ناپدید شود خدا شده نمی تواند. به مهتاب می اندیشید وبه نظارهٔ آن شبها مینشست، به زیبایی ودرخشش آن فکرمیکرد ومیگفت امکان داردخدایی که من در جستجوی آنم همین باشد، ولی مهتاب خورد میشد، خوردمیشد وسرانجام ناپدید میگشت، وشبها ضرورت بودتا دوباره نمایان شود وآهسته آهسته قرصش تکمیل شود، ابراهیم به مهتاب مظنون شد وباخودگفت آنکه کوچک شود، ناپدیدگردد وبابزرگ شود، خداشده نمی تواند، چون اراده اش بدست خودش نیست !

ابراهیم که ازهمهٔ اینها مأیوس شده بود، به آفتاب نگریسته باخودگفت: از همه کلانتر وروشنتراست، کسی رابارای تماشای آن نیست، گرمی میدهد وروشنی، همه ازگرمی وروشنی اش فیض میبرد، پس خدایی راکه من میپالم همین است ! اما آفتاب غروب کرد، شب تاریک فرارسید، آن گرمی وروشنایی زایل شد، ابراهیم مأیوس شدوگفت آنکه افول کند خدانیست، خدا قدیر وتواناست .

خدای رحمان ابراهیم راکه ازصالحین بود، درهمان صباوت نبی ورسول خود برگزیده بود ولی درابتلایش گرفته بودتا خودچه می اندیشد وچه راهی رامی گزیند. سرانجام آن پادشاه می میرد ونمرود دیگری جانشینش میشود. ابراهیم راکه سالها درآن مغاره زندگی کرده بود ودرجستجوی خدای حقیقی بود به خانه نمی آورند تادستیار پدر شود. آذر که مقرب پادشاه بود وپیکرتراشی میکرد وبت می پرستید، مردم دهکده که همه بت پرست بودند اورابه دیدهٔ حرمت وعزت میدیدند. اوابراهیم راتشوق میکردتا کسب وپیشهٔ را اختیارکند که هم نام دارد وهم نان، ولی ابراهیم هرگزبه آن علاقهٔ نشان نداد واینکه مردم دهکده آن بتان راپرستش میکردند وبه خدایی گرفته بودند، سخت در تعجب بود، چون خودمیدید که پدرش آن بتان را ازسنگ وجوب میسازد. آذر برای اینکه زندگی ابراهیم را بابت بت پرستی گره زند، بهتایی راکه می ساخت به ابراهیم میداد تابه بازار ببرد وبفروشد وبه ابراهیم تاکید میکردکه با آنها باحرمت و احترام برخورد نماید .

مگر دید پدر وپسر ازهم فرق داشت، بتها برای آذر خدابود وشایستهٔ پرستش ولی برای ابراهیم که هنوزبالغ نشده بود چوب بودند وسنگ بودند بی ارزش وبی اهمیت! ابراهیم کوچک باربار ازآذرمی پرسید: «بدرجان این بتهاچرا حرف نمی زند، چرا دیده نمیتواند وچراشنیده نمی توانند وچطور میشود که خداباشند ؟ «(آذر ازسئوالات پسرش سرآسیمه میشود ودرتلاش پاسخی میشود که قناعت ابراهیم کوچک را فراهم سازد. درخود عجز احساس میکند، هرچه میکوشد جوابی که قناعت ابراهیم بیاورد نمی یافت، لاجرم خموشی اختیار میکرد وبه چیزی خودرامصرف میساخت تامگر از آنچه راکه ابراهیم پرسیده است فراموش نماید . مگ ابراهیم که در جستجوی رازحقیقت وخالق حقیقی بود، دست برنمیداشت وباسخی میخواست ! آذر ناچارشده میگفتک «پسرم توهنوزخورد هستی وقتی بزرگ شدی خودت میدانی که اینهاخدایان اند.»

وقتی ابراهیم کوچک بت هاراازخانه برای فروش بیرون میکرد، درپای آنها ریسمانی می بست و کشان کشان به بازار میبرد وصدامیزد: «بت بخرید، از سنگ وجوب است، نمی بینند ونه میشنوند ونه حرف میزنند، همه سنگ اند و چوب ! سود وزبانی ازآنها به شمانمیرسد . گاهی آنهارا به تمسخر میگرفت وپوزهٔ آنهارا درآب داخل میکرد ومیگفت بنوش، آب بنوش ! مردم باحیرت به ابراهیم وعملش می نگریستند ودرجرتش درتعجب میکردندکه نخستین باری است که خدایان شانرارسوا وبی آبرو میسازد وآنهم یک پسریچهٔ نابالغ! بچه های قد ونیم قد دهکده که ابراهیم راتعقیب میکردند همنوا باو بتان را استهزا میکردند وصدا میزدند: «بت بخرید، سنگ بخرید، ازچوب ساخته شده و ازسنگ ساخته شده، نه حرف میزنندنه می بینند، سودوضرری به شمارسانده نمی توانند...»

مردم حیران بودندکه این پسریچه چه میگوید وچرا باخدایان ماییرحمی دارد! درمیان شان گفتگوهایی پیداشد واختلافات نظری بوجودآمده بود. کسی می گفت آخرین یک حقیقت است که این بت هاازسنگ وجوب ساخته شده، حرف وسخن نمیزنند وبینش ندارد، دیگری برآشفته شده میگفت: خاموش باش که به گناه داخل میشوی وموردغضب خدایان میگردی! مردم میگفتند که این پسریچه کیست وپدرش کیست که بااین بیحرمتی باخدایان عمل می کند؟ یکی ازمیان صداکرد: پسرآذر است، جمعیت صداکرد مگرآذر پیکر تراش است؟ آذرخو به خدایان ازهمهٔ مانزدیکتر است، عجب ازآن پدری که بت وبت پرستی آیین وپیشهٔ اوست چطورمیتواندچنین فرزندی بارآید ! ابراهیم درختم هرروز بتها راکشان کشان به خانه میآوردند

سید اسلام ده نمکی

طالبان بخشی از قدرت ملی پاکستان

برای فهم درست سیاست خصمانه ی پاکستان، علیه افغانستان، و درک استراتژیی جنگی ارتش این کشور که پایه ی فرهنگ استراتژیک اردوی پاکستان را شکل می دهد، بررسی رابطه ی تنش آلود این کشور از بدو تاسیس با هند، به محوریت منازعه کشمیر لازمی است، شناخت لایه های زیرین مجادله پاکستان باهند است که به ما کمک میکند تا درک نمایم که چرا این کشور به افغانستان به عنوان یک همسایه نمی بیند، و بگونه پیوسته به دنبال ایجاد دولت دست نشانده در افغانستان بوده است.

منازعه پاکستان با هند به محوریت قضیه کشمیر تنها بر سر اختلاف ارضی در منطقه کشمیر محصور نماند بلکه ادعای افغانستان مبنی بر مالکیت بخشی از اراضی ماورای خط دیورند پاکستان را از بدو تاسیس وارد مناقشه با همسایه غربی اش افغانستان نیز نمود. جدال ارضی پاکستان با هند و ادعای مالکیت دولتمردان افغانستان بالای بخشی از مناطق ماورای خط دیورند عامل این شد که در استراتژیی دفاعی پاکستان افغانستان و هند منحیت کشور های پاکستان ستیز که در تلاش فروپاشی این کشور نو پا هستند تعریف شوند.

ذهنیت نخبگان پاکستان را نسبت به افغانستان پس از سال ۱۹۴۷ میلادی از گفته نخستین حاکم نظامی پاکستان جنرال ایوب خان می توان درک نمود بنا به گفته ی ایوب خان «اقدامات و ادعای ارضی افغانستان علیه پاکستان در تبانی باهند صورت گرفته است هند و افغانستان به این باور هستند که از دو سو به ما ضربه زده پاکستان را تحقیر و نابود می کنند» ایوب خان به این عقیده بود که هند و افغانستان به این باور هستند که پاکستان نمی تواند به عنوان کشور مستقل دوام بیاورد از ایترو همواره نخبگان پاکستان این ترس را داشته اند که ممکن است، هند و افغانستان عامل های بی ثباتی در مناطق سرحدی این کشور را فراهم نموده، بنا به ادعای مالکیت ارضی افغانستان بر این مناطق، در پی کوچک سازی فزیکی پاکستان شوند، از ایترو پاکستان از آغاز تاسیس در تلاش محدود ساختن حضور فزیکی و سیاسی هند در افغانستان بود، تا اینکه این کشور در دهه شصت میلادی، بخاطر نفوذ در امور داخلی افغانستان و ایجاد رژیمی که سیاست خارجی این کشور را مطابق میل و خواسته پاکستان تنظیم کند، کارت گروه های اسلامی و جهادگران مهاجر را وارد بازی نمود، ابزاری که پاکستان میخواست به وسیله آن وضعیت و مناسبات مسلط بر منطقه را به نفع خویش تغییر دهد. (دنباله درصفحهٔ ۸)

وبایی تفاوتی آنها را رویروی پدر به زمین میزدومیگفت: این بتان بی ارزش تراکس نخرید ! آذر خشمگین میشد وابراهیم راعتاب میکرد: فرزندم باخدایان به حرمت واحترام برخوردکن که نشود گنهگار گردی وخدایان به خشم آیند ! هرروزکار ابراهیم همین بود. رفته رفته علاقهٔ خرید بت هادردهکده سردشد و کاروبار و تجارت آذر رویه کسادمیرفت. آذر وظیفهٔ فروش بتان را ازابراهیم گرفت و مانندسابق خودش درذمه گرفت تارونق پیشترش احیاگردد. آذر هرچه می کوشیدتا محبت بتان رادر دل ابراهیم راه دهد وبه پرستش شان تشویقش کند، بهمان اندازه ابراهیم ازآنهادوری میجست وبی علاقه میشد ومیل ورغبتی به آنها نشان نمی داد. پدر دلره داشت که این فرزندش به خدایان محبت نمی گیرد ومجذوب بتکده نمیشود. هرروز میان پدر وفرزند گفتگوبود، ابراهیم بت هارانکوهش میکرد اما آذرآنهارا میپرستید. در دهکدهٔ آذر بتکدهٔ زیگرات که بزرگترین بتخانهٔ شهربابل بود قراردادشت که به روزهای موعود مردم ازسراسربابل درآنجامی آمدند وبه پای بت ها سجده کرده گریه و واویلامیکردند، حاجات میخواستند ونذر و نذرانه میدادند. ابراهیم کوچک علاقهٔ نداشت که درآنروزها که جمع وجوش خاصی داشت، درآن بتکده برود، اما پدر اصرارمیکرد واورا کشان کشان میبرد. ابراهیم هر قدمی که به بتکده نزدیک میشد مغموم تر، ناراضی ترونارام ترمیشد. بهانه ها میتراشید وخلق تنگی میکردتابه آنجاسرد وبی تفاوت به بتهای اومینگریست.. به اهل قریه وبت پرستان تعجب میکرد که مگرنمی دانند که اینهاخدانیستند از چوب وسنگ اندوساختهٔ دست پدرش ! ابراهیم تازه جوان که درجستجوی خدای حقیقی بود بهر کسی که درقریه برخورد میکرد ازناحق بودن خدایان واز بی ارزشی بتان سخن میگفت واز خدایی که همه درقدرت اوست آگاهی میداد. ابراهیم دردهکدشه خودشهرت یافت، قدرت استدلال بینظیر وخداداد ش مردم رامات ومبهوت ساخته بود، هر کی بااو روبرومیشد ورااو جر وبحت میکرد، درختم مباحثه تسلیم منطق قوی و استدلال اومی شد. اهل قریه علاقه میگرفتندباابراهیم نوجوان داخل صحبت شوند، ازاستدلال ومنطق وی به حیرت می افتادند وابراهیم بطلان خدادان ناحق آنها راثابت میساخت وقناعت آنهارابراینکه بتان ازسنگ وجوب اند وخدا شده نمیتواند فراهم می ساخت.)/(ادامه دارد)

مشتاق احمد کریم نوری
شمال کالیفورنیا
به سلسله نوشته های پاسداشت زبان مادری و حرمت فرهنگها
به نام خدایی که جان آفرید
سخن گفتن اندر زبان آفرید
به نام خدایی که جهان آفرید
زمین و زمان و مکان آفرید

توضیح ادارهٔ جریدهٔ امید : در سالهای اخیر، همکارگرامی آقای کریم نوری، درهرشماره موضوعات تازهٔ روز وماه را مینگاشتند، به تجلیل ازروزهای بین المللی که توسط سازمان ملل متحد مشخص شده میپرداختند، ومسایل سیاسی مبتلابه تازهٔ میهنی وجهانی را به بحث میگرفتند . درچهارپنج ماه اخیر، نسبت وفات پدمربرگوارشان، خواستند برای چندشمارهٔ پیهم مطالبی رایکجایی به اداره بفرستند، که درنتیجه اکثرمطالب قبلی خارج دایرهٔ مطالب جدی جدید قرارگرفتند . این امر باعث شد که مباحث چندماههٔ قبلی، خوانندگان را از پیگیری مطالب تازه محروم بسازد .
باجاپ بخش آخری ازموضوعات قبلی، امید است ازشمارهٔ بعدی، آقای نوری به روال گذشته، مطالب تازهٔ روز و ماه را برای چاپ ارائه بفرمایند.

معمولا در آستانه روز جهانی کتاب هفته کتاب بر گزار می شود و جنبه های مؤثریت مطالعه باز گو و باز رسانی می شود زیرا در چندی قبل در آستانه روز جهانی کتاب ، با لطیفه گونه نیز همراه بوده که اگر می خواهید چیزی را پنهان کنید در لای یک کتاب بگزارید کس نمی یابد چون میلان و عطش به طرف کتاب رو به کاهش است و یونسکو و ملل متحد روی اهمیت کتاب و مطالعه گپ ها و مثال های ارائه می دارد در همچو آستانه یعنی روز جهانی کتاب ، کتاب دیگر من تحت عنوان نگرشی بر نگارش های نگارنده در حریده امید تازه از چاپ بر آمده که وسیلتی از جناب محترم محمد قوی کوشان ناشر دو هفته نامه وزین امید و متهمم کتاب نگرشی بر نگارشهای نگارنده از چاپ بر آمده – و چاپخانه آل پرنتر به سر پرستی آقای فرشید پازوکی آنرا چاپ نموده و آغای میکائیل رویا وردک دیزاین پشتی کتاب را انجام داده که از همه شان ابراز امتنان می نمابم . در این کتاب در حدود پانزده نفر ازفرهنگیان پرمایه و هنرمندان گرانمایه تقریظ های زیبا نوشته اند:

جناب داکتر عنایت الله شهرانی ، جناب داکتر علام محمد دستگیر، جناب قاضی محمد شریف صالح، جناب استاد عزیز الله هدف ، جناب محمد قوی کوشان ، جناب سید آقا هنری، جناب امان الملک جلاله ، جناب ذبیح الله امانیار ، جناب انجنیر عبدالخالق روکی ، محترم استاد شاه آقا مجددی ، محترمه خانم حنیفه فریور ، محترمه خانم نذیره کریمی ، محترمه خانم مریم سلیمان ، محترمه خانم ژیلّا راتب نصرتی، محترمه خانم صالحه یوسفی ، محترمه خانم عادلّه جان ادیم ، و همین چندین خانم های دیگر برای کتاب دیگرم تقریظ های با لطف و مهربانی نوشته اند . و همین طور آقایان گرامی دیگر نیز برای کتاب بعدی من نیز تقریظ ها و ابراز نظر های وقت نوشته اند . کتاب تازه من که تازه از چاپ برآمده باقطع و صحافت زیبا در چهار صدو سی ویک صفحه به خدمت مشتاقان خوانش و پژوهش و ینش پیشکش گردیده ، وسیلتی و ذریعاً از همه کسانی که لطف و محبتی نمودند اظهار سپاس می نمایمو باز بارگاه الهی برایشان سلامتی کامل تمنا می نمایم . که برای چاپ این کتاب که برای آن هزینه هنگفتی در کار است و از دوستان عزیز تقا ضا گردیده بود که در حد توان معاونت نمایند و یا حداقل هزینه یک جلد کتاب را با مصارف پستی نیز از یاد نبرند .

روز جهانی کتاب سالها قبل از طرف موسسه فرهنگی آموزشی و تربیتی یونسکو وابسته به سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴میلادی با شعار کتاب برای همه و یا کتاب به مردمان سیاره زمین در همان سال تدویر یافت مرام یونسکو به مثابه هدف که مقدس باشد وسیله نیز مقدس است. تحریک طالبان با بهن نمودن امارت شان بر بسته ماندن مکاتب متوسطه ها ولیسه ها دختران تاکید و تایید می نمایند.

طبق گفته عزیز احمد رایان سخنگوی وزارت تعلیم و تربیه؟ تمام مکاتب متوسطه و لیسه تا امر ثانی ؟ مسدود می ماند (و طلاب نیز باید مسکوت بمانند) (در ارتباط به مسدود ماندن مکاتب با وجودی وعده ها و وعیدها طالبان قسمی بر ملا شده می رود بسا گپهای طلبه ها چندان نمازی نباشد) به همین خاطر کار دار سفارت ایالات متحده برای افغانستان مک کهری مسدود ماندن مکاتب به روی دختران بالاتر از صنف ششم را بسیار نا امید کننده و مایوس کننده خوانده است او نیز در تویترش نوشته است که از گزارشهای مبنی بر اینکه طالبان به دختران بالا تر از صنوف ششم اجازه رفتن به مکاتب را نداده اند عمیقاً نگران است . ولی طالبان هنوز هم ادعای دارند که باهمچو یک روش و منش که در اصل پلتفارم و اصول طالبانه شان است دنیا باید اوشان را به رسمیت بشناسد و آنان (طالبان) شریط به رسمیت شناسی بین المللی را

پوره نموده اند .

طالبان که برای هر چیز و هر کار از خود راه و روش ارائه می دارند اما در حصه نفوس شماری و تثبیت واقعی جمعیت و نفوس کشور به همان کار های دولتها و حکومتها که با نظریات و چرندیات و لاطلائات که به شکل تخمینی و احتمالی که گویا اداره یی دارند بنام احصاییه مرکزی و معلومات ، و آن اداره هر ساله تخمینی از نفوس کشور یک ارقام ارائه می دارند که از آخرین گزارش اداره احصائیه مرکزی در دولت فراری بابا اشرف غنی من در مطبوعات یاد نمودیم و جالب است که تازه گویا همه کار ها سر براه است و هیچ جای کار ها نمی لنگد اما در ماه قبلی اداره طالبان و ریاست احصائیه مرکزی به یک تخمینی و کار چوت انداز و خدای پجاتی دیگر متوسل شده که در آن کشور کثیر الاقوام وزبان های گونه گون و اقوام شریف گوناگون تا به یک نفوس شماری واقعی و اصلی صورت نگرفته و در چشم انداز فعلی چندان محسوس و ملموس نمی باشد بلی اداره احصائیه مرکزی دولت طالبان تازه اخبار داشته که گویا آخرین رقم از نفوس و جمعیت کشور عزیز ما حدس زده و استخاره نموده اند که در این بر آورد شان در این ماه حمل نفوس افغانستان تخمینی ۳۴/۳ میلیون نفر ارزیابی گردیده نظر به صحبت های ملا حسیب الله موعد معاون اداره ا حصاییه مرکزی کشور افغانستان که به تاریخ دهم ماه حمل انجام داده در کل نفوس افغانستان را ۳۴/۳ میلیون نفر بر آورد گردیده مولویچه که در یک کنفرانس مطبوعاتی صحبت می نمود بیان داشته که رشد نفوس در افغانستان در سال جاری به طور سر سام آور بالا بوده ، او گفت که رشد نفوس در شهر ها متفاوت است.

رشد نفوس در کابل ۳/۷۵در صد است در حالیکه در سایر شهر ها و خیال پردازی ها و خیال پلو های که صورت گرفته و به تعقیب آن مثل هرات بلخ قندهار و ننگرهار ۳/۲۴ در صدد ستجش شده است که در بین این تخمین های بی تنظیم که از جمله ۳۴/۳میلیون نفر تخمینی ارزیابی شده در افغانستان ۱۷ / ۵ میلیون نفر آن مردان می باشند و هکذا ۸ / ۱۶ میلیون آن هم زنان اعلام شده است گفته شده که ۶ / ۷۰در صد ارقام تخمینی ۲/ ۲۴میلیون نفر آن در روستا ها و ۹ / ۲۷ یعنی. ۶ / ۸ میلیون نفر آن در شهر ها مسکن گزین اند و همین طور تخمین دیگر روی حدسیات و تخمینات که گویا نفوس کوچی ها ۴ / ۴ در صد جمعیت را هم احتمالی گویا کوچی ها را تشکیل می دهد تا یادم نر فته باشد که ملاموعد معاون اداره احصائیه مرکزی طالبان گفته ۵ / ۴۷در صد جمعیت را افراد زیر سن ۱۵ سال را تسکیل می دهد که نظر به این راپور و آمار افغانستان دارای جمعیت جوان است- بلی دارای قشر جوان است ولی نه تنها که جوانگرایی نیست بلکه جوانکشی است و قتی جوانان از فرط بیکاری و بی روزگاری خود کشی می نمایند و یا از درس و تحصیل باز داشته می شوند و به سیستم های قوای بشری و خدمات کاری جذب نمی شوند و مورد تحقیر قرار می گیرند.

به راستی انسان بودن و به انسانیت التزام داشتن را باید آموخت و به بعضی ها تفهیم و تدریس نمود. طالبان تا عید سعید فطر به کارمندان و مامورین دولتی گفته اند که نکایی نزنند و ریش را به اندازه یک قبضه داشته باشند و همین طور به کارکنان خدمات صحنی تا به عید وقت داده اند که گفت شده (فرصت نهایی) دارند که ریش های شان را مطابق دستورات شریعت بلنددردد بگذارند و در هنگام کار هم کلاه بر سر داشته باشند مردان از مداخله در کار زنان پرهیز نمایند . و کارمندان زنان هم حجاب مکمل اسلامی را مراعات نمایند. به این ترتیب هر روز سر مردم کلاه گذاشته روان اند.

اما وای از جمهوریت و(جمهوریت طالبان) که هنوز هم بعضی های شان بادیده درایی در رسانه ها ظاهر و هیدامی شوند و یا مود نو که توثیت می نمایند و بعضی های شان که در کابل مانده اند هر روز به خانه های کزی و عبدالله در رفت و آمد هستند.به همه حال ستون پنج اپورچونست ها و در مجموع مرتجعین که از هر دوغ پاخنده می زنند همیشه راه گجشککی به خود می مانند چنانچه سعادت که در کمیون انتخابات گد های زده بود و غنی او و چند تای دیگر را قذر می نمود مثل امرخیل حالا این جنابان ، و جلالتمآبان (امارت) هم شده اند به راستی به قول زنده یادرارق فانی عجب صبری خدا دارد . به هر ترتیب امروز در موقعیت که فرار داریم و در نقطه که ایستاده ایم جهان در یک موقعیت نامطمئن قرار دارد و همان طوریکه می گفتند که جهان روی شاخ گاو قرار دارد جنگ روسیه با اوکراین که دولت روسیه آنرا (عملیات ویژه) یاد می نماید واقعا بحران زا است .

تازه همین امروز سرگی لاورف وزیر امور خارجه روسیه در باره خطر جنگ جهانی دیگر، و همچنان و وقوع جنگ هسته یی هشدار داد سرگی لاروف ضمن مصاحبه مفصل که در تلویزون دولتی روسیه داشت و نشر شد ادعا کرده که اوکراین ، از طرف ایالات متحده و بریتانیا تشویق می شود تا مانع پیشرفت گفتگو های صلح شود و توافقی صورت نگرفته باشد و نشود.

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر- یکسال(۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایرکشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر- یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct #202
Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

غزلی زیبا ، ژرف و پرمحتوا از استاد واصف باختری گرامی های میهن

آنکه شمشیر ستم بر سر ما آخته است

خود گمان کرده که برده ست، ولی باخته است

های میهن، بنگر پور تو در پهنه رزم

پیش سوفار ستم سینه سپر ساخته است

هر که پروردهٔ دامان گهر پرور تست

زیر ایوان فلک غیر تو نشناخته است

دل گردان تو و قامت بالنده شان

چه بر افروخته است و چه بر افراخته است

گرچه سرحلقه و سرهنگ کماندارانست

تیغ البرز به پیشت سپر انداخته است

کوه تو، وادی تو، درهٔ تو، بیشه تو

در سراپای جهان ولوله انداخته است

روی او در صف مردان جهان گلگون باد!

هر که بگذشته زخویش و به توپرداخته است

سرگی لاروف این سخنان را یک روز بعد از صحبت های جنرال لوید استین وزیر دفاع ایالات متحده ه که گفته بود : ایالات متحده خواستار تضعیف روسیه تا حدی است که دیگر نتواند مانند اوکراین ، به جایی دیگر از جهان حمله کند او اعضای ناتو را متهم به (ریختن تیل بالای آتش) و دامن زدن به جنگ و جاق سازی بحران ها کرد.

این در حالی است که به دنبال حمله روسیه به اوکراین فنلند و سویدن که آرام ترین کشور ها در سطح دنیا پنداشته می شوند خواهان عضویت به ناتو شده اند قرار است رهبران کشور هاوایت شده در ماه می رسما اعلام عضویت نمایند و مورد تایید پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) هم قرار گیرند و این مقارن به هشدار های جهانی و فعالیت های پشت پرده است و مسکو واکنش نشان داده و گفته که به شدت با توسعه و گسترش ناتو در شرق مخالف است.

به هر ترتیب در باره جدا سازی محصلین و متعلمین و پرده آویزانی در بین صنف و یا کلاس درسی و یا سه روزه سازی پوهنتون ها و دانشگاه ها بین دختران و پسران ، که سه روز از طبقه ذکور و سه روز هم قشر اناث باشد و یا ماندن ریش های دراز و دور انداختن نکابی و یا تصمیم گیری به اجباری شدن چادری و ملتوی ساختن و مسدود ماندن مکاتب برای دختران در صنوف متوسطه ها و لیسه ها ، و بلند نگه داشتن ساطور سانسور بر بالای رسانه ها چون شمشیر داموکلوس (محب حمداالله تازه گفته که باعث سقوط جمهوریت تلویزون طلوع شده بگیریش که نگیرد)!

واقعا حیا و شرم خوب چیز است و چشم سفید ی و دیده درایی هم حدی دارد – و یا فساد گران اخلاس پیشه گان همان جمهوریت ، که از امارت فرار نموده اند و در ترکیه لنگر انداخته اند و سابق ترکیه در بدل خرید یک آپارتمان و املاک عادی ویزه دائمی برای مهاجران افغان می داد اما حالا به قول ظریفانه با ورود این (فراری های گریزی) از تیم (دولت ساز) و ثبات و همگرایی و وفادارن به (جمهوریت توب) به با ز هم به قولی ظریفانه توب در میدان اردغون است که هر طرف شوت نماید و شارت کند!

به عنوان حسن ختام این بخش و قسمت همین گفته سمیع حامد برای این نوشته و شماره کافی و شافی خواهد بود که :

– اگر سوزی کتابم را برؤی خاک می نویسم

– جواب امتحانم را به برگ تاک می نویسم،

– مده از میوه باغت اگر چه گشنه ام اما،

– مرا بگذار در مکتب که سیب و ناک بنویسم،

–درغیر آن قلم ها و کلام ها برایتان نفرین ولعنت خواهند گفت !/

